بررسی جامعه اسلامی عصر امام حسین (علیه السلام)

<"xml encoding="UTF-8?>

مقدمه

رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آغاز تحولی ژرف در جامعه اسلامی به شمار می رود. تحولی که در اندک زمانی پس از رحلت بنیان گذار آن، برخی از نزدیک ترین افراد به آن حضرت به شیوه ای اسفناک قربانی شدند. براستی چرا جامعه ای که اساس و حیثیت و ویت خویش را از اسلام یافته بود بر چنین واقعه هولناکی لب فرو بسته و شریک جرمی بزرگ در تاریخ بشریت شد؟
نویسنده بر آن است با نگاه به واقعیات آن روز، با تحلیلی جامعه شناختی پاسخ این پرسش را بیابد. وی معتقد است دنیازدگی و روی آوری به زندگی بی دغدغه همراه با آسایش، تعبیرهای ناصواب و غیر صحیح از دین و سنت، فضای موسوم و تبلیغاتی و در پی آن فشار و اختناق سیاسی پیش آمده پس از رسول گرامی اسلام، بدنمایی حرکت امام حسین (علیه السلام) از سوی دشمنان، به همراهی جهل و نا آگاهی سیاسی و اجتماعی مسلمانان، واقعیات جامعه آن روز بود که زمینه ساز کشتار بی سابقه در تاریخ اسلام گردید.

واقعه عاشورا در تاریخ اسلام

واقعه عاشورا در تاریخ اسلام از وقایع بی نظیر و بس اسفناک است. هر انسانی که آشنایی اندک با اسلام و

تاریخ آن داشته باشد به عاشورا به دیده شگفت می نگرد و برای او جای این پرسش است که چگونه در جامعه اسلامی، جامعه ای که اساس و حیثیت و هویت خویش را از اسلام یافته است در اندک زمانی پس از رحلت بنیان گذار آن، برخی از نزدیک ترین فرد به آن خاندان را به بدترین شیوه به جدال بخواند و قربانی کند و سرگذشتی بیافریند که به تعبیر ابن طقطقی «به علت ناگواری و هولناکی آن دوست نمی دارم سخن را در پیرامونش طولانی کنم، زیرا در اسلام کاری زشت تر از آن به وقوع نپیوسته است. گرچه کشته شدن امیرالمؤمنین مصیبت بسیار بزرگی به شمار می آمد، لیکن سرگذشت حسین چندان کشتار فجیع و مثله و اسارت در برداشت که از شنیدن آن پوست بدن انسان به لرزه می افتد، لذا از پرداختن به سخن در باره این سرگذشت به شهرتش اکتفا می کنم، زیرا که مشهورترین مصیبت است. خداوند هر کسی را که در آن دست داشته و بدان فرمان داده و به چیزی از آن خشنود بوده است لعنت کند و هیچ گونه کار خیر و توبه ای را از او نپذیرد و او را از جمله «الْأَخْسَرينَ أَعْمالاً؛ الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» (1) قرار دهد.» (2)

این پرسش اساسی از دیرباز مطرح بود و هر چند گذر زمان اندکی از ابهام آن را برطرف ساخته و پاسخی داده است اما هم چنان پاسخی درخور به آن ضروری می نماید. به راستی چه تحولی در جامعه اسلامی روی داد. که آمادگی پذیرش چنین فاجعه ای را یافته بود؟ مردم آن زمان که هنوز یاد و خاطره گذشته نه چندان دور در اذهانشان بود و دیده یا شنیده بودند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) سخنانی را در باره امام حسین (علیه السلام) (3)، خاندان ابوسفیان، (4) ارزش های والای انسانی (5)، حرمت قتل، حساب و کتاب و... داشته، چگونه در مقابل آنچه پیش روی بود دست بر دست نهادند و شریک جرمی بزرگ در تاریخ بشریت شدند؟ چرا علیه آنان که چنین ظلمی عظیم به پاداشتند به اعتراض بر نخاستند، چه تغییرات و دگرگونیهایی در دنیای آن زمان پیش آمد که خلیفه مسلمین! برای تحکیم موقعیت خویش دست به کشتار خاندانی زد که در تفکر دینی مردم می بایستی جایگاه والایی داشته باشند؟ چرا آنان که به چشم خویش دیده بودند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) حسین (علیه السلام) را بر زانوان خویش می نشاند و بر لبانش بوسه می زد، (6) و هم اکنون بر آن لبان تازیانه زده می شود، جز انگشت شماری، (7) دهان نگشوده و اعتراض نکردند و چرا آنها که به گوش خویش شنیده بودند که پیامبر می فرمود: «الحَسَنُ و الحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، (8) قتل عام حسین و یارانش را دیدند و شنیدند اما سکوت کرده و لب فرو بستند؟ و هزارها چرای دیگر.

آیا آنچه پیش آمد امری غافلگیرانه بود؟ آیا این رویداد دست ساخت فردی یا عده ای کم شمار بود؟ آیا عوامل پیدایی آن امری زود هنگام و دفعی بود؟ و...این پرسشها برای اهل دین و تحقیق هر لحظه پیش می آید.

دراین نوشتار بر آنیم که تحولات پیش آمده در جامعه اسلامی را که زمینه ساز فاجعه عاشورا شد، به اختصار بیان داریم و نشان دهیم که در آن زمان جامعه دارای چه ویژگی هایی بوده است؟ پیش از ورود به بحث نکاتی را به صورت گذرا اشاره می کنیم تا بهتر بتوانیم تصویر آن زمان را ارائه کنیم.

1 - از روزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) چشم از جهان فروبست تا روزی که واقعه عاشورا رخ داد پنجاه سال گذشته بود (9) و در این دوره نه چندان طولانی، شش تن به عنوان خلیفه رسول خدا به حق یا نابحق رهبری و امامت جامعه اسلامی را بر عهده گرفتند. ابوبکر از سال 11 - 13هجری، عمر از 13 - 24، عثمان از سال 24 - 35 و امام علی (علیه السلام) از سال 35 تا 40 هجری خلافت کردند و به دنبال آنها امام حسن (علیه السلام) با انتخاب مردم به مدت شش ماه خلافت کرد (10). اما با واقع شدن در جریان ناخواسته (11)، به ناچار از آن کناره گرفت و معاویه به عنوان خلیفه وارد میدان شد و به مدت بیست سال بر سرزمین های اسلامی حکومت کرد تا

اینکه در سال 60 هجری در گذشت و فرزندش یزید که از سال ها پیش ولیعهد او بود به حکومت رسید. (12)
2 - گستره جغرافیایی مملکت اسلامی با گذشت این نیم قرن دگرگونی چشمگیری یافت. از زمانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) بنای حکومت دینی خود را در مدینه نهاد و در واپسین زمان های حکومت، بر مناطق بیرونی روی کرد (13) (موته و تبوک) تا زمانی که حکومتگران اموی بر سر کار آمدند دامنه حکومت تفاوت کرده بود. پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله)، نبردهای گسترش طلبانه ای در دوران سه خلیفه اول، به ویژه عمر (14) رخ داد که با چشم پوشی از جهت مثبت و منفی آن، بسط حکومت و توسعه جامعه اسلامی را به دنبال داشت، تنها در دوره امام علی (علیه السلام) چنین حرکاتی متوقف شد و بیش از هر چیز به اصلاح درون و خویشتن پرداخته شد (15) ولی پس از او معاویه به پیروی از خلیفگان اول، دست به فتوحات درغرب و شرق زد (16) و با این گسترش، در عصر امام حسین گستره جغرافیایی مملکت اسلامی محدود به حجاز و عراق نبود بلکه در شرق تا سند و هند و در شمال شرقی تا ماوراءالنهر و در مناطق شمالی تا ارمنستان و در جهت غرب تا افریقیه و در جنوب تا منتهی الیه دیار یمن به سرزمین اسلامی پیوسته بود. (17)
3 - در این دوره، در مرکزیت خلافت اسلامی به عنوان محور اقتدار اسلام و پایگاه ا صلی توجه به دیانت، نیز تغییراتی پیش آمد. سه خلیفه اول در مدینه ساکن بوده و از آنجا بر مناطق اسلامی حکم می راندند چنانکه در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) این شهر به عنوان مرکز سرزمین اسلامی بود. امام علی (علیه السلام) به جهاتی چند، مرکز خلافت را به شهر نو بنیاد کوفه، انتقال داد (18) و تا پایان دوره کوتاه خلافتش در آنجا ماند و امام حسن (علیه السلام) نیز در همان جا خلافت را به دست گرفت. اما پس از آن حضرت، خلافت اسلامی به سرزمین شام منتقل شد، (19) سرزمینی که در دوره خلافت عمر فتح و به دیار مسلمانان پیوست و از همان ابتدا یزید و معاویه، فرزندان ابوسفیان، بر آن امارت داشتند. (20)
بنابر نکات بیان شده، تحولات و دگرگونی هایی که در جامعه اسلامی پدید آمده آسان تر قابل تحلیل است.

تعامل نهادها و پدیده های اجتماعی

جامعه انسانی هم چون پیکره آدمی است که اعضا و جوارح آن با یکدیگر در داد و ستد و تعاملند. آنچه در یک زاویه وجود جامعه رخ می دهد بی تردید در زوایای دیگر آن نیز بروز می یابد سستی و فتوری که در نهادی از جامعه پیش می آید، در نهادهای دیگر تاثیر می گذارد چنانکه از آنها تاثیر می پذیرد. تعامل پدیده های اجتماعی با یکدیگر و تاثیراتشان در یکدیگر، موجب می شود که تحلیلگر جامعه به آن، به مانند یک موجود حیاتمند نظر کند، بنابراین جامعه ای که از نظر سیاسی دچار بحران می شود از نظر اقتصادی نیز مریض است، فرهنگ آن جامعه نیز در سراشیبی ضعف و سستی است، نظم و اخلاق و خانواده نیز دراین جامعه به آن گرفتار می شود. نمی توان جامعه ای را یافت یا تصور کرد که از روابط اجتماعی بیماری رنج می برد اما فرهنگی سالم داشته باشد و یا اقتصاد آن جامعه به سامان باشد. چنانکه سامان یابی بعدی از ابعاد زندگی اجتماعی از سلامت دیگر ابعاد آن جامعه خبر می دهد. اگر نظام اجتماعی، برخاسته از دیانت و شکل یافته از داده های دینی باشد خلل در زوایای نظام آن، از اختلال در دیانت یا نگرش به دین خبر می دهد و پیشرفت و مدنیت آن نیز از استحکام و به سامانی دین

حکایت دارد. (21)
اجزاء پیکره هر نهادی خود از این قاعده پیروی می کند؛ در نهاد سیاست که از ارکانی بسیار بنیان دارد تزلزل در یک پایه، هم در دیگر پایه ها مؤثر است و هم از سستی آنها منشا می گیرد. استبداد حاکم سیاسی، تنها روحیه خودخواهی و ستمگری او را نشان نمی دهد بلکه ستم پذیری و خودباختگی مردم و رعیت آن حاکم را نیز نشان می دهد. این سخن بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) که «لعن الله الظالم و المظلوم» (22) به ظرافت و تفسیر همین واقعیت است ظالم در جامعه تنها عامل رشد ستم نیست که پذیرنده آن نیز نقش آفرین است. بنابراین خرابی رکنی از سیاست، خرابی دیگر ارکان سیاست نیز هست. در اقتصاد و فرهنگ و اخلاق و خانواده و...نیز چنین است.
مناطق مختلف یک کشور (تحت امر یک حکومت) نیز چنین است و با یکدیگر باز خورد دارند. هر چند کشورها در زمان گذشته به دلیل نبود ارتباطات انسانی و ابتدایی بودن وسایل و ابزار ارتباطی، با کشورهای کنونی از نظر تعامل تفاوت فاحشی دارند اما همگونگی مناطق و شهرها تا حد بالایی وجود داشته است. وقتی شهری دچار بحران می شد دیگر شهرها و مناطق نیز در بحران قرار می گرفتند و نابسامانی حیاتی یک دیار در دیگر دیارها اثر گذار و اثرپذیر بود. در دنیای کنونی این تاثیر و تاثر بسی آشکار است و کشورها هم چون موجود اندام واره ای هستند که اختلال ها و ضعف های نقطه ای از آنها در دیگر نقاط اثر می گذارد. در گذشته نیز چنین بود، هر چند ممکن بود تسری مشکلات و تعامل مناطق به سرعت و آشکاری کنونی نبوده باشد، اما به هر روی وجود داشت. بنابراین آنچه در باره منطقه ای از مناطق اسلامی گفته آید در مورد دیگر مناطق نیز به خوبی صادق است؛ چنانکه گفتار در باره نهادی از اجتماع هم چون سخن در باره دیگر نهادهاست.

شهرهای نقش آفرین اسلامی

در بررسی جامعه اسلامی عصر امام حسین (علیه السلام) بی توجه به شهرهای اسلامی آن دوره میسور نیست، از این رو به چند شهر بزرگ اسلامی آن روزگار که در تصمیم سازی ها و تصمیم گیریها و دگرگونی های زمانه نقش داشتند نگاهی گذرا می افکنیم تا تحولات بنیادین و اساسی که در طی نیم قرن پیش آمد به درستی تصویر شود. در این جا به حجاز، کوفه، بصره و شام اشاره می کنیم.

1. حجاز

مقصود ما از حجاز دو شهر بزرگ مکه و مدینه است که بیش از هر جای دیگر با پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اسلام همدمی داشته اند. این دو که قدیمی ترین شهر اسلامی و مهد بروز اسلام و رشد تفکر اسلامیند بی تردید

بیش از هر جای دیگری نسبت به اسلام و سنت رسول (صلی الله علیه وآله) می بایست شناخت و حساسیت داشته باشد هر چند واقعیت های تاریخی جز این را به ما می نماید.

الف: مکه

این منطقه که از آبادی های مهم سرزمین حجاز است از قدمت بسیاری برخوردار است، هر چند مورخین مسلمان گاه در دیرینگی آن اغراق می کنند (23) اما تردیدی نیست که از دیرباز مورد توجه ویژه ساکنان حجاز و دیگران قرار داشته و اهمیت آن بیش از هر چیز به کعبه بوده است (24) ولی اهمیت افزون آن از زمانی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در آن مبعوث شد و دین الهی را پایه گذاری کرد. (25)
شهر مکه از روزی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) برانگیخته شد تا هنگامی که آن حضرت از آنجا هجرت کرد در مبارزه و مواجهه خشم آلود با او به سر برد. (26) چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تمامی آنچه را که عرب مکه بدان بند بود در هم ریخت و طرحی نو در افکند، به ویژه در دو عرصه عقاید که به اندیشه گری و باورهای عرب مربوط می شد (27) و روابط که به نوع تعامل انسانها با یکدیگر ارتباط می یافت. (28)
عربان که عمدتا به بت پرستی روی داشته و دست ساخته های خویش را می پرستیدند و خواسته های خویش را از طریق ایشان برآورده می ساختند (29) و از ناحیه همانان مقاماتی را پدید آورده و آیین و رسومی را وضع کرده بودند (30) با آمدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) و آوردن دین جدید، می بایست همه چیز خود را از دست داده و به خدای واحد بگروند. (31) پیامد این دگردیسی و نگرش نوین، بیش از هر چیز زیر پا نهادن آداب و رسومی بود که بر اساس آن انسان ها از درجات مختلفی برخوردار می شدند و روی آوردن به دینی بود که برابر آن انسانها همگون و برابرند. (32) همین نکته به ظاهر کوچک، برای اکثر اهل مکه ناخوشایند بود و پذیرش آن به منزله از دست دادن همه پیشینه تاریخی و نژادی شان بود، (33) اما ارزش های اسلامی که منطبق با فطرت بشری و پاسخگوی نیاز واقعی انسانی بود آهسته آهسته طرفدارانی یافت و افرادی را به سوی خود کشاند؛ عده ای به حمایت از پیامبر و اسلام برخاسته و بر باورهای پیشین خود پای نهادند.
روابط اجتماعی عربان مکه که از نظر سیاسی بر نظام قبیله ای و ملوک الطوایفی استوار بود بیش از هر چیز در ستیز و نبرد و حداقل رقابتی کینه توزانه و سود محورانه با یک دیگر بود (34). در این میان دو تیره بنی هاشم و بنی امیه، از هر گروه دیگر بیشتر در تقابل و کشمکش قرار داشتند. علت رقابت این دو تیره، که در جد سوم با یک دیگر اشتراک می یابند، گذشته از داستان های افسانه گونی که برای آن ذکر می شود (35) ناشی از تصادم و تعارض موقعیت اجتماعی ای بود که تابع ریاست مکه در زمان های پیش تر، به خاندان قریش قصی بن کلاب (36)، سپرده شده بود و این ریاست به عنوان یک حق خانوادگی به ارث به فرزندان می رسید، اما تعلق چنین ارثی به فرزندان، خود شرائطی چون درایت، جوانمردی، دانایی، شجاعت و بخشندگی را می طلبید (37) و چنین ویژگی ها عملا ریاست را در اختیار بنی هاشم نهاد و این خوشایند بنی امیه که خود را شایسته احراز آن مقام می دانستند نبود؛ (38) از این رو در تلاش و تکاپوی به دست آوردن آن به رقابت با بنی هاشم پرداخته و در صدد توسعه موقعیت و اقتدار خویش برآمدند. بعثت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از تیره بنی هاشم، نه تنها همه اقشار مکه را به سوی خود فرا می خواند بلکه آشکارا از بنی امیه نیز می خواست تا پیروی از آن حضرت را پذیرفته و به دین او گردن نهند و این چندان خوشایند آنان نبود و بر این گمان بودند که بنی هاشم برای برتری یافتن در عرصه رقابت مدعی رسالت و پیامبری شده است. (39)

به هم خوردن توازن قدرت و برتری یافتن بنی هاشم درعرصه رقابت های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، خشم و خشونت امویان را بر انگیخت و به شیوه های گوناگون به مبارزه برخاستند (40) که در نهایت به انزوای بنی هاشم (41) و پس از چندی به هجرت آنان منجر شد، اما این پایان کار نبود. بنی امیه پس از هجرت پیامبر و مسلمانان به مدینه، به طراحی نبردهایی دست زدند که گاه به کشته شدن بزرگانی از آنان و دیگر هم دستانشان خاتمه می یافت. (42) گسترش روز افزون اسلام و نفوذ ارزشهای آن در دلهای توده مردم، در زمانی نه چندان دراز سردمداران کفر به ویژه امویان را به تسلیم وا داشت اما آنچه در درونشان وجود داشت هم چون آتشی زیر خاکستر، مترصد فرصتی برای انتقام بود. (43)

مکه در سال 8 هجری مسلمان شد و پس از آن امیری از طرف پیامبر (صلی الله علیه وآله) به آنجا گمارده شد ولی اسلام دیرهنگام این شهر که با پایان زندگی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) چندان فاصله نداشت از عمق و استواری بایسته ای برخوردار نشد به ویژه آنکه در این دوره کوتاه باقیمانده از حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیش از هر چیز جلوه اقتدار و مکنت بود نه سختی و محنت، بنابراین نومسلمانان که برخی از سران قوم نیز در آن بودند، بیشتر با رویه سروری و حکومت گری مسلمانان مواجه شدند که خود گمشده ای برای آنان بود.

ب: مدینه

سرزمین یثرب که با حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله) مدنیتی نوین یافت از همان آغاز به مدینة النبی نام گرفت (44)، با محوریت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و قانونی که آن حضرت بدانجا هدیه کرد، شمایلی جدید یافت و با تشکیل سازمان اداری، نظامی استوار پیدا کرد و قدرت یافت و برای دفاع از هجمه ها آماده شد. مدینه با آمدن پیامبر (صلی الله علیه وآله) در معرض تهاجم های پیاپی مشرکان مکه قرار گرفت، مکیانی که از دیرباز در رقابت با آنان بوده اند، رقابت عدنانیان و قحطانیان یا اعراب شمالی و جنوبی (45). پیشرفت اسلام در مدینه و اقتدار سیاسی آنان به همراه پیروزی هایی که در میدان نبرد علیه مشرکان به دست آوردند، در زمانی کوتاه مکیان را با خود همراه ساخت و این برای برخی از عربان مکه شکستی به شمار می آمد که می بایست به جبران آن اندیشه کنند. رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرصت مناسبی برای آنان بود تا به بهانه شایستگی و ضرورت امارت قریش (46)، انصار را از صحنه سیاسی کنار نهاده و در حد وزیران و مشاوران پذیرا باشند (47) و بدین گونه قریش را هم چون زمان های گذشته، به سروری بردارند و بر جایگاهش نشانند!

تحولات پیش آمده در عصر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و پیدایی ثبات دینی و تداوم ظاهری آن در زمان بعدی، چندان دوام نیافت. الگوهای جاهلی از نو رخ نمود و رقابت ها آشکار گردید و همه خشم های فروخفته عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بروز کرد و بیش از هر تیره، دامن گیر خاندان بنی هاشم که نماینده آن امام علی (علیه السلام) و سپس فرزندانش بودند شد. (48) انصار نیز در کام این شعله فرو رفتند و مسلمانانی که گاه به راستی دل با اسلام داشتند در این نبرد نابرابر قدرت با ارزش، یا سکوت کردند و یا به همراهی علی (علیه السلام)، خانه نشین شدند. (49)

بسیاری از مسلمانان که در مدینه ساکن بودند و در زمان رسول خدا، پیکارها کردند و در اعتلای کلمه حق نقش آفرین بودند هم اکنون یا دچار حیرت و سرگردانی شدند و یا به زندگی روی کردند، به ویژه از آن روزی که مرکز خلافت از آنجا به کوفه انتقال یافت، آنان نفس راحتی کشیدند که دیگر قربانی شدن حق را به چشم نمی بینند تا به حکم وظیفه مسلمانی و انسانی به حمایت از آن برخیزند و پس از امام علی (علیه السلام) که خلافت به شام

منتقل گشت این آسودگی افزون شد و با خاطری آرام به دنبال ظرائف علوم دینی مجادلات کلامی رفتند بی آنکه به هدر رفتن سرمایه انسانی در تحت ستم و استبداد شاهی معاویه اندیشه کنند. اینان جهاد را جز در دانش اندوزی، عبادت، به خودپردازی و در نهایت تامین روزی و معیشت که خود جهادی به شمار بود، نمی دیدند و از همین زاویه به امام حسین (علیه السلام) می نگریستند و آن هنگام که رفتنش به سوی جهاد برایشان روشن شد به توصیه های امنیتی و نصایح تن پرورانه روی آوردند تا او را نیز چون خود در حاشیه جریانات حاکم بر جامعه اسلامی، برانند. (50)

به تعبیر فیلیپ حتی «مدینه پایتخت عربستان که از یاد رفته بود، پناهگاه همه کسانی شد که می خواستند از آشوب های سیاسی به دور باشند تا از مایه ای که از غنیمت جنگ ها اندوخته بودند بی مزاحمت کسان بهره ور شوند» . (51)

2. کوفه

کوفه از شهرهای ساخته شده پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و زاده ضرورت فتوحات عصر عمر است. علت بنای این شهر این بود که در جانب شرقی عربستان، اردوگاه ثابتی برای لشکریان باشد (52) تا از آنجا به سرزمین های شرقی پیش تازند. «عمر بن خطاب به سعد بن ابی وقاص نامه ای نوشت و به او دستور داد که محلی را برای هجرت مسلمانان و پیروان ایشان برگزیند که بین آن محل و خود وی دریا فاصله نباشد. وی به انبار آمد و خواست تا منزلگاه را در آنجا قرار دهد لکن مگس فراوان در آن موضع مردمان را آزار می داد. پس به محل دیگر رفت و آن را نیکو یافت، آنگاه به کوفه رفت و آن را حدود بندی کرد و منازلی را به اقطاع به مردمان داد و قبیله ها در منازل خویش فرود آمدند و مسجد شهر را بساخت. این کار به سال هفده انجام گرفت... «بعد به عمر نوشت که مردم به پشه زدگی دچار آمده و آزار می کشند. عمر به وی نوشت، اعراب به منزله اشتران باشند و چیزی مناسب حال آنان نیست مگر آنکه شتران را مناسب باشد پس جایی قابل سکونت و بقاء را برای آنان جستجو کن و میان من و آنان دریا را فاصله قرار مده.» (53)

ابتداخانه ها در آنجا از نی ساخته شده بود و مسلمانان به هنگام جهاد آن را خراب می کردند و از چوب های آن استفاده می کردند، تااین که زمانی در آن آتش افتاد و بعدها خانه های خشتی ساختند و خیلی زود این اردوگاه به شهری بزرگ مبدل شد. (54)

ساکنان این شهر در ابتدا جهادگران مسلمان بودند که از دیار خویش به انگیزه دینی یا غیر دینی بدانجا رفته و با گذشت زمان گروه های دیگری به آنها پیوستند و مجموعه ای را تشکیل دادند که هر چند در دین داری و تمسک به اسلام اشتراک داشتند اما در نسب و نژاد و نیز نوع نگاه به دین متفاوت بودند؛ (55) برخی خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) را دیده و سخنانش را شنیده بودند و برخی دیگر از مناطق شرقی به آنها پیوسته بودند و جز شنیده هایی از جهادگران مسلمان نمی دانستند و برخی دیگر از دیار جنوب و در قالب مسلمانی آمده بودند. قصد و غرض غنیمت جویی و یافتن مکانی برای زندگی کم و بیش در بسیاری از آیندگان به کوفه بوده است. (56)

در زمان عمر، از همین ایام بود که تقسیم غنایم از شکل سابق که به صورت تساوی میان مسلمانان تقسیم می

شد، به گونه دیگری و بر اساس دیوان خاصی انجام شد. (57) شاید بروز جدی تر این تقسیم در کوفه بود که آشکارا دو قشر عرب و موالی را در کنار هم جای داده بود، یعنی تقسیم شهروندان کوفه به دو طبقه و درجه که هر یک از حقوق خاصی برخوردار بودند، (58) بنابراین در این سرزمین علاوه بر ناهمگونی نسبی، منطقه ای و فرهنگی، از یک ناهمگونی دیگری نیز رنج می برد و آن ناهمگونی اجتماعی و اقتصادی بود. کوفه با کم رنگ شدن فتوحات، جایگاه اولیه خود را از دست داد و در زمان خلافت عثمان به شدت مورد بی مهری قرار گرفت که خود سرچشمه برخی شورش ها و اعتراض ها گردید و هم چنین مورد استفاده منطقه هم جوار شرقی که برای شورش های مقطعی آمادگی لازم را داشت واقع شد. (59)

آمدن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به کوفه و انتخاب آن به عنوان مرکز خلافت، این شهر را برای اولین بار با اسلام راستین و مجسم آشنا کرد، هر چند شنیدن قضایای نبرد جمل برای آنان که اسلام خود را با واسطه به دست آورده بودند و شنیده های آنان بیش از هر چیز مستند به اخبار و روایات صحابه و تفاسیرشان از قرآن بود و هم اکنون از واقعه ای می شنیدند که به ظاهر در دو سوی آن از اصحاب بودند، اندکی موجب سر درگمی شد، لذا برخی به افراط به علی (علیه السلام) گرویده و عده ای به تفریط بدو نگریستند و به تعبیر امام علی (علیه السلام) برخی شیعه غالی و برخی دشمن تندرو شدند. (60)

امام که با رویکردی عدالت گسترانه خلافت را پذیرا شده بود برای بسیاری از آنان که در طی چندین سال پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به گونه دیگری خوی کرده بودند قابل تحمل نبود از این رو با دسیسه هایی در پی ایجاد تفرقه در میان اصحاب علی (علیه السلام) برآمدند و آهسته آهسته پیکره امت اسلامی را که آغاز وحدت و یکپارچگی خود را می آزمود در درون تهی ساختند؛ بروز جنگ صفین از طرف معاویه و شامیان که برای کوفیان نیز عرصه انتقامی فروخفته بود (61) با اینکه می رفت تا به پیروزی نهایی برسد با حیله ای و نفاقی پنهان از سوی دوست (63) (سپاه علی علیه السلام) به نتیجه ای ناگوار انجامید که حداقل آن سمیت یافتن خلافت معاویه بود در حالی که خود به امارت شام راضی بود. به هر حال کوفه در این نبرد به ویژه پس از جریان حکمیت بیش از پیش دچار سردرگمی و حیران شد و یافتن حق و حقیقت برای او مشکل شد. پیدایی خوارج، برخی را که گمان حقانیت نسبت به آنان می بردند با خود همراه کرد و برخی دیگر در انتظار روشن شدن حقیقت به انزوا رفتند و برخی دیگر که هم چنان با علی (علیه السلام) ماندند چون هنگامه نبرد و آمادگی رسید، خود دچار سستی شدند که امام علی (علیه السلام) آنان را بارها از این همه دم دمی مزاجی و تذبذب نکوهید و حتی به شکوه یک تن از شامیان را با ده تن از آنان برابر دانست. (64) چرا که آنان بر باطل خویش استوارند و اینان در حق خویش متزلزل. کوفه در بستر آنچه که گفته آمد در سرگردانی و حیرت بود تا اینکه معاویه رسما علیه خلیفه مسلمین امام حسن (علیه السلام) به پیکار برخاست و به ترفندی که حتما برای مردم شام و حتی کوفه توجیه شدنی بود، با پیمان نامه ای که هرگز بدان وقعی ننهاد، (65) خلافت را به دست گرفت و طی بیست سال حکومت خود آن گونه سیاست بازانه و فریب کارانه عمل کرد که حتی برای نیکان و زیرکان جامعه اسلامی نیز امر مشتبه گردید که به راستی اسلام واقعی چیست و چگونه رفتار و سیرتی را طلب می کند. کوفیان در این اوضاع بیش از دیگران در شگفت ماندند چون از یک سو از سنت و سیره نبوی چیزهایی شنیده بودند و از دیگر سو رفتار علوی را به عیان دیده و باتمام وجود خویش لمس کرده بودند اما در این زمان از کسی که مدعی خلافت اسلامی است چیزهایی عجیب می شنیدند و می دیدند، از این رو گاه به اعتراض و خشم بر می خاستند اما اغلب به سخت ترین شکل مجازات می شدند (66) تا اینکه معاویه مرد و یزید بر سر کار آمد.

کوفیان که تا حدی در مکتب علی (علیه السلام) درس دین داری آموخته بودند هم چنان به عشق او و فرزندش در تب و تاب بودند اما جهل فراگیر و اختناق حاکم و تبلیغات سوء، آنان را آن گونه که باید در حرکتشان استوار نداشت، هر چند با دیدن نقض عهدهای معاویه و فسادهایی که مرتکب شده بود وی و سپس فرزندش را قانونی نمی دانستند اما کم عمقی اطلاعات دینی و سیاسی و دغدغه های زندگی، گاه آنان را به تصمیم های زودهنگام و بدون پشتوانه عقلی و فکری، و بی ثبات می کشاند (67) و بدیهی بود که چون هنگامه آزمایش می رسید دین داران واقعی و حامیان حقیقت اندک بودند.

3. بصره

از دیگر شهرهای نوبنیاد در اسلام، بصره است که از نظر سیاسی، بیشترین ساکنین آن را طرفداران عثمان تشکیل می دادند (68). این شهر هم چون کوفه، در زمان عمر و به عنوان پایگاهی نظامی ساخته شد و در اندک زمانی محل اسکان و تجمع اعراب به ویژه شمالی شد. به تعبیر یعقوبی «بصره شهر زیبا و مرکز تجارت ها و اموال آن بود و آن شهری مستطیلی که مساحتش بر اساس همان نقشه ای که در موقع فتح آن در حکومت عمر در سال هفده بنیاد نهاده شد، دو فرسخ در یک فرسخ است.» (69)
عتبة بن عزوان وقتی در خریبه منزل گزیده بود به عمر نوشت که مسلمانان ناگزیر از داشتن منازلی هستند که به زمستان در آن قشلاق کنند و چون از نبرد باز گردند در آن ماوی گیرند. عمر با این قید که آن مکان نزدیک به آب و چراگاه باشد از او خواست تا موقعیت آن را برایش وصف کند. عتبه نوشت که زمینی را بر کرانه صحرا در مناطق حاصل خیز یافته ام که نیزار فراوان دارد و نزدیک آب گیرهایی است که نیزار در آن پدید آمده اند. عمر آن مکان را پسندید و فرمان داد تا در آنجا سکنی گزینند. (70) پس از تاسیس شهر یا اندکی پس از آن ابوموسی اشعری بدانجا ولایت یافت. (71) سرزمین های این شهر میان قبایل عربی که پس از انقراض سلطنت سامانیان به آنجا مهاجرت کردند تقسیم گردید و به زودی آبادی یافت. (72) نوبنیادی و پایگاه نظامی بودن آن موجب شد که ساکنان آن با بافتی ناهمگون در کنار یک دیگر جای گیرند. آنان که از سرزمین های دیگر به این دیار آمده بودند بیش از هر چیز به جهاد، فتح و غنیمت می اندیشیدند. غنایم به دست آمده به اضافه درآمدهای منطقه ای، زندگی ویژه ای را برای ساکنان آن رقم زد، خصوصا آن که در زمانی کوتاه پس از تاسیس، عثمان خلافت یافت و زندگی دنیایی و رقابت بر سر ثروت ارزشی به شمار آمد. برای بصریان این نگرش به زندگی خوشایندی داشت هر چند وجود برخی از افراد دردمند، اعتراضاتی را علیه دستگاه حاکمه بر می انگیخت. پس از کشته شدن عثمان و روی کار آمدن علی (علیه السلام)، بصره با حضور برخی از صحابه و نیز همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله)، عایشه در آنجا، نقشی کلیدی یافت. (73) نبرد جمل با همکاری این شهر و حمایت بی دریغ اینان و تحت تاثیر جو مسموم تبلیغاتی روی داد. اینها که به دور از آنچه در مدینه رخ داده بود، در انتظار فرجی بودند، با آمدن عایشه، طلحه و زبیر، گره کور را گشوده یافته و راه صحیح را پیدا دیدند بی آنکه به جستجو بپردازند متاثر از فضای عاطفی ایجاد شده از سوی سردمداران جمل که از دید توده مردم افرادی جاافتاده و سرشناس بودند، علی (علیه السلام) را مؤثر در قتل عثمان و یا لااقل حامی شورشگران علیه او قلمداد کرده و باب دشمنی با آن حضرت را گشودند و

دیگر مجالی رخ نداد تا بتوانند به حقیقت امر آگاهی یابند. نبرد جمل که به کشته شدن بسیاری از مسلمانان به ویژه بصریان انجامید، (74) آتش کینه را نسبت به علی (علیه السلام) و خاندان او در میانشان شعله ور ساخت و برای انتقام آمادگی یافتند. معاویه نیز با شعاری مشابه آنچه اهل جمل مدعی آن بودند به میدان آمد. برای اهل بصره که در تاریکی فضای سیاسی و اجتماعی به گمراهی کشیده شده بودند پس از جمل، معاویه ای آشنا شدند که هم خون خواه عثمان بود و هم مدافع جملی ها که در یک تبلیغات غیرانسانی، شهیدان راستین جلوه کرده بودند. بنابراین او کسی بود که می بایستی از طرف دین داران حمایت شده تا به اهداف خود دست یابد. پس از خلافت و اقتدار او، بصریان هم چنان وی را عنصری حق مدار دانسته و با سیاست او پیش آمدند. (75)

4. شام

سرزمین شام واقع در شمال عربستان از مناطق حاصل خیز و خوش آب و هوا به شمار بود و از نظر سیاسی تحت نفوذ حکومت روم شرقی قرار داشت. در آغازین حملات مسلمانان به مناطق برون مرزی در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بخشی از این سرزمین مورد توجه مسلمین قرار گرفت اما «حمله به شام در دوران ابوبکر آغاز شد به فرماندهی خالد بن ولید ولی فتح آن به سال چهارده و در دوره عمر رخ داد. عمر خالد را برکنار و ابوعبیده را به فرماندهی برگزیده بود اما فتح به دست خالد انجام گرفت.» (76)

یزید بن ابوسفیان از طرف خلیفه به امارت آنجا گمارده شد تا اینکه در سال 17 در طاعون «عمواس» درگذشت (77) و پس از او معاویه به عنوان جانشین برادر از خلیفه حکم گرفت. او با بهره گیری از عنصر نسب و قدرت تبلیغی، آن گونه به آموزش دینی مردم پرداخت که خود می خواست و اسلام در میان مردم آنجا از طریق هموشناسایی شد. شامیان معاویه را به عنوان سفیر اسلام و الگوی مجسم آن می دانسته و تنها از طریق او به مفاهیم اسلامی راه می یافتند و حتی برخی از توده مردم برابر روایتی ساختگی او را هم نشین پیامبر (صلی الله علیه وآله) در بهشت گمان کرده و علاقه و دوستی او را بر بندگان واجب می شمردند. (78) معاویه با بهره گیری از این فرصت به احیای سنت های قومی و جاهلی و تصویر وارونه ارزش های اسلامی پرداخت و به شیوه شاهان به امارت روی کرد (79) و حتی از سنت و روش خلیفه وقت نیز عدول کرد به گونه ای که برای عمر مایه اعجاب بود؛ چنان که آورده اند:

«چون معاویه هنگام آمدن عمر به شام با ابهت و شکوه و لباس پادشاهی و سپاهیان گران و بسیج فراوان با عمر بن خطاب ملاقات کرد، عمر این وضع را ناپسند شمرد و گفت: ای معاویه، آیا به روش کسرایان گراییدی؟ معاویه گفت: ای امیرالمؤمنین، من در مسندی می باشم که با دشمنان روبه رو هستم و ما را در برابر مباهات ایشان، آرایش جنگ و جهاد نیازمندی است.» (80)

این شیوه رفتار معاویه که با توجیهی نه چندان زیرکانه همراه بود از نگرش او به زندگی و ارزشها پرده بر می دارد. شامیان با این الگو و آهنگ پیش رفتند و با روی کار آمدن عثمان (به عنوان خلیفه) که در نسب به طیف اموی پیوند داشت (81) و در روش هم چون معاویه می زیست، نه تنها در اصلاح شیوه زندگی مردم به سوی اسلامی شدن پیش نرفت بلکه در تثبیت وضعیت نابهنجار مهر تایید نهاد. فتوحات پی درپی در مناطق غربی و غنایم

بسیاری که عاید مسلمین می شد زندگی تجملی همراه با رفاه را برای شامیان به ارمغان آورد و معاویه با این سرمایه که بدون هیچ حساب و کتابی در اختیارش قرار گرفته بود به استخدام دیث سازان و خریدن سیاست مداران و تطمیع سود جویان دست زد و توانست هم نیروهای بسیاری را اطراف خود جمع کند و هم به ترویج باورهای خود بپردازد و هم با تمام توان به تخریب چهره های رقیب دست بزند. (82) بدین گونه شامیان در قلعه نامرئی استواری قرار گرفتند که هرگز به بیرون آن راهی نداشتند و او توانست با این شیوه مردم را در جهلی فراگیر قرار دهد:

«یکی از اخباریان نقل کرده که به یکی از مردم شام که به صف بزرگان و خردمندان و صاحب نظران آنها بود گفته بود این ابوتراب کیست که امام او را بر منبر لعن می کند؟ گفت: گمان می کنم یکی از دزدان ایام فتنه بوده است!» (83)

این داستان هر چند مربوط به دوره های بعد است اما شنیدنی است که چگونه معاویه با تبلیغات همه جانبه، خفقانی باور نکردنی در جامعه اسلامی با بهره گیری از عنصر دین ایجاد کرد. قوت سیاست معاویه در کار جذب قلوب خاص و عام بدانجا رسیده بود که پس از ختم صفین یکی از اهل کوفه سوار بر شتر «نر» خود به دمشق رفت و یکی از مردم دمشق با او درآویخت که این شتر «ماده» از من است و در صفین از من گرفته ای. دعوی پیش معاویه بردند و دمشقی پنجاه شاهد آورد و همه شهادت دادند که این شتر ماده از اوست. معاویه به ضرر کوفی حکم داد و بگفت تا شتر را به دمشقی تسلیم کنند. کوفی گفت: خدایت به صلاح رهبری کند، این شتر نر است و ماده نیست. معاویه گفت: این حکمی است که داده شده است. پس از آنکه قوم پراکنده شدند کسی فرستاد و کوفی را احضار کرد و قیمت شتر او را پرسید و دو برابر آن را به او داد و نکویی کرد و گفت: به علی بگو من با صدهزار نفر که شتر ماده را از نر تشخیص نمی دهند با او جنگ خواهم کرد. (84)

در این واقعه، میزان جهالت مردم و هماهنگی آنان و نیز نفوذ معاویه قابل توجه است.

معاویه در دوره خلافت عثمان هر چه بیشتر بر شام سلطه یافت. با کشته شدن عثمان به دنبال انحراف و انحطاطی که از سالها پیش در زیر پوسته جامعه مسلمانی ریشه دوانیده بود و روی کار آمدن علی (علیه السلام) بر اساس نیاز و شناخت واقعی، معاویه را در چالش بزرگی قرار داد اما وی که از پیش تمامی راه های فهم درستی را بر مردم بسته بود برای حفظ موقعیت خویش، با بهانه قراردادن خون عثمان به مقابله با امام پرداخت. (85)

شامیان که تنها از طریق معاویه به شناخت اسلام، خلافت، صحابه، عثمان، علی (علیه السلام) و... رسیده بودند در تحلیل آنچه در مرکز خلافت پیش آمده بود جز به حقانیت راهی که معاویه پیشه کرده بود حکم نمی کردند به ویژه آنکه شماری از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که در طی چند سال گذشته به دیار شام مهاجرت کرده و سکنی گزیده بودند روشی متفاوت با معاویه در زندگی اتخاذ نکرده بودند (86) و همین تاییدی بر سیره او محسوب می شد.

پس از نبرد جمل و کشته شدن شماری از مسلمانان، معاویه بهانه ای دیگر یافت تا به تحریک عواطف مردم پرداخته و هر چه بیشتر در تداوم راهی که پیش گرفته بود توفیق یابد. احساسات برانگیخته شده و فریاد وا عثمانای او مردم شام را به کینه توزی آشکاری علیه خلیفه مسلمین کشاند و آنان به گمان اینکه معاویه تنها کسی است که می تواند آنان را به رستگاری و فلاح برساند، در کارزاری بزرگ علیه امام وارد ساخته شدند. نبرد صفین تنها میدان مواجهه شامیان با دیگر مسلمانان نبود بلکه مواجهه با مسلمانان اصیل بود چرا که شامیان تاکنون هر چه دیده بودند یا مسلمان شده دست معاویه بودند و یا مسلمانان مهاجری بودند که هم چون

معاویه در پی زندگی راحت و بی دردسر می گشتند و اما در این صحنه با نیروهایی مواجه شدند که تمام هم و غمشان اسلام و جهاد در راه خدا و در رکاب امام المسلمین بود. معاویه با وقوف به این نکته نمی گذاشت تا شامیان با سپاهیان علی (علیه السلام) درآمیزند و حقایق پنهان اسلام و مسلمانی را دریابند (87) و در نهایت نبرد صفین به شیوه ای خاتمه یافت که از منظر شامیان سطحی نگر، دین داری و قرآن مداری معاویه را می نمود. پس از صفین معاویه رسما خود را خلیفه خواند و بدین گونه هرگونه مجالی که ممکن بود شامیان را به اندیشه احتمال وجود حقیقت در ورای آنچه با آن خوی کرده بودند، رهنمون شود، از دستشان ربود و بیش از بیست سال او رهبری جامعه اسلامی را بر دوش گرفت و در این مدت در تثبیت بیشتر موقعیت خود و خویشاوندانش کوشید و با استفاده از نیروهایی چون خودش توفیق هایی روزافزون یافت. توفیق او بیشتر مربوط به اطرافیانش بود، از آن جمله عمروعاص نائب خلیفه در مصر حاصل خیز، مغیرة بن شعبه حاکم کوفه پرآشوب و زیاد بن ابیه حاکم بصره ناراضی. (88) و با اعتماد بر دیگران کار خود را پیش برد. وی در استواری قدرت خویش و بسط فتوح اسلام بر بومیان شام که هنوز بیشترشان بر دین مسیح بودند و نیز بر عربان آن دیار که بیشترشان از یمن بودند تکیه داشت و بر مسلمانان نوآمده از حجاز اعتماد نداشت. (89)

به هر روی معاویه تا پایان زندگی خود در ناآگاه نگاه داشتن مردم کوشید و برای پس از خویش نیز بر خلاف پیمانی که با امام حسن (علیه السلام) بسته بود فرزندش یزید را که فردی عیاش و ناشایست بود (90) به خلافت نهاد و بدین گونه مردم هم چنان در جهل و تاریکی خود ماندند.

دگرگونی های پیش آمده در جامعه اسلامی

از آنچه درباره چهار شهر بزرگ اسلامی بیان داشتیم تاحدودی به واقعیتهای حاکم بر جامعه اسلامی عصر امام حسین (علیه السلام) نزدیک شدیم، اما گذشته از اینها در مجموع، تحولاتی در جامعه اسلامی رخ داد که فهم آنها تحلیل فاجعه دردناک عاشورا را آسان تر می کند. به هر روی جامعه ای که امام در آن به اعتراض برخاست و فریاد حقیقت خواهی و دیانت جویی اش را در مقاطع مختلف، تا شهادتش سرداد ویژگی هایی داشت که به اختصار می توان چنین بیان کرد:

1. از نظر دینی - دنیا دینی

جامعه عرب با بعثت پیامبر بزرگ و تلاش پی گیر او و اصحابش از بدترین روش زندگی به متعالی ترین آن فراخوانده شد و در اندک زمانی دگرگونی فاحشی یافت و قوانین و احکام اسلامی بر آن حاکم شد و باورهای پاک و آسمانی جای گزین عقاید خرافی و غلط گردید، دین اسلام به عنوان عنصری نجات دهنده آدمی که نگرش جامع

به هستی داشت و دنیا و آخرت را هم چون پدیده ای واحد و جدا ناپذیر می دید، در آن سایه افکند و انسان ها را به حقیقتی فرا خواند که در آن آدمیان برابر و جهان مسخر قدرت لایزال الهی بود. پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) چیزی نگذشت که در میان صحابه برای رسیدن به قدرت دنیایی اختلاف افتاد و دین به عنوان عاملی توجیه کننده خواسته های آنان درآمد. (91) این کجروی و دنیا خواهی در تمامی زوایای زندگی مسلمانان سایه افکند.
جهاد، مبارزه ایثار و از خودگذشتگی و تحمل سختی های طاقت فرسا که در پیش برای تقرب به خدا و کمال یابی بود، در خدمت رسیدن به غنیمت و بیرون کردن حریف از میدان رقابت به کار گرفته شد. دین در میان بیشترین مردم به تبع ا ز سردمداران وکارگزاران، وسیله و ابزاری برای آسوده زیستن و بی دغدغه بودن تلقی شد و دین را به تعبیر امام حسین (علیه السلام) تا آنجا می خواستند که به کار دنیایشان بیاید:
«اِنَّ النّاسَ عَبیدُ الدُّنْیا وَ الدِّینُ لَعْقٌ عَلی اَلْسِنَتِهِمْ یَحوطونَهُ ما دَرَّتْمَعائِشُهُمْ فَاِذا مُحِّصوا بِالْبَلاءِ قَلَّ الدَّیّانونَ» ؛ (92) مردم برده های دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان است، تا آنجا از دین حمایت و پشتیبانی می کنند که زندگیشان در رفاه باشد. و آنگاه که به آزمون در آیند دین داران اندک اند.
دین در زندگی آدمی هم بخشی از نیازهای آدمی را رفع می کند و هم نیازهایی را که به حقیقت وجود انسانی مربوط است و بشر بدان توجهی ندارد، برای انسان معرفی می کند و درستی زندگی انسان را بدین گونه نشان می دهد. آدمیان گاه در فراز و نشیب زندگی و بیشتر در عصر آرامش و آسایش، تنها به خویشتن ظاهری خود می اندیشند و آدمیت خود را تا سرحد موجودی جاندار (حیوان) فرو می کشند و حقیقت وجود خویش را فراموش می کنند و دین، با توجه دادن او به حقیقت مطلق، راه صحیح زیستن را که به سوی خداوند باری و کمال مطلق است در پیشش می نهد. انسان زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) در چنین مسیری گام می نهاد ولی بعدها مسیر زندگی عوض شد به ویژه پس از خلافت امام حسن (علیه السلام) و روی کار آمدن معاویه، که رسما دین حقیقی از صحنه زندگی کنار نهاده شد و دینی جایگزین آن شد که تنها در قاموس امویان تعریف پذیر بود. (93)
تحولی که در نگرش آدمیان در این دوره پدید آمد دفعی و یک باره نبود بلکه به تدریج و در فرایندی طولانی شکل گرفت به گونه ای که برای برخی قابل فهم نبود، از روزی که سقیفه پیش آمد و در آنجا بی دغدغه دین خواهی به تعیین امیر و وزیر پرداختند؛ (94) تا آن زمان که خلیفه رسما اعلام کرد که دو چیز در زمان رسول خدا سنت بود و من آن را حرام و عامل به آنها را عقاب می کنم؛ (95) تا روزی که تبعیدی پیامبر (صلی الله علیه وآله) به جامعه اسلامی برگردانده شد و رسما در دستگاه خلافت دینی مورد احترام و توجه قرار گرفت (96) و تا آن زمان که مؤمن ترین فرد به پیامبر (صلی الله علیه وآله) و قرآن ناطق، به حیلتی دینی محکوم شناخته شد، (97) دین از مسیر خود خارج و آهسته آهسته مسخ شد تا اینکه معاویه توانست آشکارا حکومت خویش را دنیایی معرفی کند و رسما اعلام کند که من برای دنیای شما خلافت می کنم. (98) دینی که پس از خلفای راشدین از طرف حکومت تفسیر وتبیین می شد تنها تفاوتش با آنچه در دوره جاهلیت بود آن بود که دین جاهلی قدرت بسیج نیروهای عظیم را برای سرکوبی انسانی والا نداشت اما این دین چنین قدرتی داشت. دینی که در عصر امام حسین (علیه السلام)، مردم بدان روی داشتند تنها نامی از دین بود، محتوای آن دگرگون شده بود. دینی بود که ابوذر به نام آن کشته می شد (99) و حجر بن عدی و یارانش قتل عام شده (100) و علی (علیه السلام) ترور می شد (101) و امام حسن (علیه السلام) مسموم (102) و حتی نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بر زبان آوردن جرم به حساب می آمد (103) و چنین دینی، تنها به دنیا می نگریست و هر چه تامین دنیا و الزامات آن اقتضا می کرد، از آن، همان فهمیده می شد. پس کارآیی اش تا آنجا بود که به دنیا لطمه ای وارد نسازد. بدیهی است که در چنین

نگاهی ارزش ها وارونه و بدعت ها بروز می کنند و احکام دینی پایمال شده و مردم بی تفاوت می شوند و در چنین جامعه ای انتظار حق طلبی و ظلم ستیزی چندان واقع بینانه نیست، شاید بشود شاخص های جامعه دنیادینی را چنین بر شمرد:

الف. عمل نشدن به حق

امام حسین (علیه السلام) بیش از هر کس دیگر در تصویر زمانه خویش کوشیده است. وی تحول را در خطبه ای بیان می دارد:
«اما بعد إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ اَلْأَمْرِ مَا تَرَوْنَ وَ إِنَّ اَلدُّنْيَا قَدْ تَحَيَّزَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ اِسْتَمَرَّتْ حَذَّاءَ وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلاَّ صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ اَلْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى اَلْوَبِيلِ أَ لاَ تَرَوْنَ إِلَى اَلْحَقِّ لاَ يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى اَلْبَاطِلِ لاَ يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبِ اَلْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اَللَّهِ مُحِقّاً فَإِنِّي لاَ أَرَى اَلْمَوْتَ إِلاَّ سَعَادَةً وَ اَلْحَيَاةَ مَعَ اَلظَّالِمِينَ إِلاَّ بَرَماً؛ (104) اما بعد، بر ما همان فرود آمد که می بینید؛ به راستی اوضاع زمان دگرگون شده، زشتی ها آشکار و نیکی ها و فضیلت ها از محیط ما رخت بسته، از ارزش های انسانی چیزی جز اندکی به مانند قطره های مانده در ته ظرف آب، چیزی نمانده است، مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می برند که نه به حق عمل می شود و نه از باطل روگردانی می شود. شایسته است در چنین محیط پلیدی، انسان مؤمن فداکاری کند و به دیدار حق بشتابد. من در چنین فضایی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را چیزی جز نکبت نمی دانم.»

ب. تعطیلی امر به معروف و نهی از منکر

امام در وصیت نامه خویش به محمد حنفیه، که در آن به انگیزه قیام خود اشاره دارد چنین می فرماید:
«إنّی لَمْ أَخرُجْ أَشِراً و لا بَطِراً و لا مُفْسِداً و لا ظالِماً، إنَّما خَرجْتُ لِطَلَبِ إلاصلاحِ فی أُمَّةِ جَدّی، أُرِيدُ أنْ آمُرَ بالمَعروفِ و أنهی عَنِ المنكَرِ وَ اَسيرُ بِسيرَةِ جَدّی و أبی علی بن ابی طالب». (105)
با اینکه امام (علیه السلام) می داند که در این حرکتی که آغاز کرده است کشته شدن و اسارت خاندان وجود دارد (106) اما انگیزه دین خواهی و ضرورت اصلاح جامعه انسانی وی را به پیش می برد و اعلام می کند که نه از روی خودخواهی و یا خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری، بلکه به منظور امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده است و می خواهد در امت جدش اصلاح را جستجو کند و به سیره رسول خدا و علی (علیه السلام) عمل نماید.

ج. مرگ سنت و شکوفایی بدعت

بزرگترین خطری که جامعه دینی را تهدید می کند ظهور بدعت است و در جامعه زمان امام چنین اتفاقی رخ داد و چنانکه آن حضرت در مکاتبه با مردم بصره پس از اشاره به رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و نقشی که در هدایت مردم ایفا کرد می نویسد که من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می کنم، چون در شرائطی قرار گرفته ایم که سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از میان رفته و جای آن را بدعت فرا گرفته است، اگر سخن مرا بشنوید، شما را به راه سعادت و خوشبختی هدایت خواهم کرد:
«وَ اَنَا اَدْعُوكُمْ اِلی كِتابِ اللّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ(صلی الله علیه وآله) فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمِيتَتْ وَ اِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ اُحْيِيَتْ، وَ اِنِ اسْتَمِعُوا قَوْلی وَ تُطِيعُوا اَمْرِی، اَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشادِ.» (107)

د. تجری در مقابل احکام الهی

رکن ا صلی دین، احکام و قوانین آن است و آن گاه که در جامعه احکام الهی عملی شود و روابط انسانها بر اساس قانون آسمانی تعریف شود جامعه دین دار خواهد بود. در جامعه زمان امام حسین (علیه السلام) آشکارا احکام الهی زیر پا گذاشته می شود بی آنکه علمای زمان که به فرموده پیامبر (صلی الله علیه وآله) در چنین هنگامه ای می بایستی علیه آن به پاخیزند، (108) اعتراضی کنند. معاویه در ملا عام، زیادبن ابیه را بر خلاف سنت اسلامی، «الولد للفراش»، به گواهی ابومریم، به پدرش ملحق کرد (109) و او را برادرش خواند بی آنکه آب از آب تکان بخورد.

ه . کنار گذاشتن دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ مروان که او را به بیعت با یزید خوانده بود فرمود:
«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللهِ (صلی الله علیه وآله) يَقُولُ: اَلْخِلافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلى آلِ أَبِی سُفْيانَ فإذا رأيتُم مُعاويةَ على مِنبَرى فابْقَروا بَطنَه، و قد رآهُ أهلُ المَدينَةِ علَى المِنبر فَلَم يَبقَروا فابتَلاهُم اللّهُ بيَزيدَ الفاسق.» (110)
بنابر آنچه آمد، دینی که در میان مردم وجود داشت تنها پوسته و ظاهری بیش نبود و محتوای آن دگرگونی جدی یافته بود.

2. از نظر سیاسی - نیرنگ پیشگی

شاید سریعترین و آشکارترین دگرگونی که در جامعه اسلامی رخ داد، تحول سیاسی و نگرش های آن بود. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در جامعه ای مبعوث شده بود که از یک نظام سیاسی و حکومتی برخوردار نبود، سیاست بر محور افراد و افراد در فرایند خاص حاکمیت می یافتند. (111) در تفکر عرب جاهلی، زندگی اجتماعی تعریفی ویژه داشت که عمده ترین شاخصه آن چنین است:

الف. خون محوری

جامعه عرب شکل یافته از افرادی بود که در نسب و نژاد با یک دیگر پیوند داشته و آنچه آنان را به عنوان مجموعه واحد پیوند می داد خون بود. خون عنصر وحدت بخشی بود که در وجود یکایک اعضای هم زیست جامعه جریان داشت و مجموعه انسانهای هم خون قبیله را شکل می دادند. بنابر این قبیله تنها اجتماعی بود که عرب جاهلی آن را شناخته و در آن می زیست و بیرونیان تنها در شرائط ویژه، و با هم خون شدن می توانستند به عضویت قبیله درآیند. (112)

ب. محوریت فرد

زندگی قبیله ای برمحور فرد می گشت که به عنوان رئیس یا شیخ آن شناخته می شد. رئیس قبیله از طریق وراثت با داشتن چند ویژگی برگزیده می شد و پس از آن تبعیت از او بر همگان لازم می شد و فرد متخلف، به جریمه های سنگینی محکوم می شد که یکی از آنها طرد از قبیله بود. (113)
در نظام قبیله ای اصل بر اطاعت و تسلیم و پذیرش فرامین رئیس بود و علت ا صلی سرسپردگی حفظ موقعیت قبیلگی و خون بود.

ج. عدم استقلال در هویت

انسانها در نظام قبیله ای، به مانند عضوی از پیکره بزرگ به شمار بودند و از خود هویت مستقلی نداشتند، از این رو رئیس قبیله برای آنان تصمیم می گرفت و عمل می کرد و هنگامی که جرمی از فردی از قبیله نسبت به فردی از قبیله دیگر رخ می داد، تمامی اعضای قبیله مجرم شناخته می شدند و جرم به پای قبیله نوشته می شد. (114)

د. نفع و ضرر، محور حق و باطل

در جامعه عرب حق و باطل بر محور نفع و ضرر قبیله می گشت و آنچه که برای قبیله سودمند بود به عنوان حق شمرده می شد و آنچه زیان آور بود به عنوان باطل معرفی می شد و به تعبیر دیگر در نظام قبیله ای حق و باطل بر اساس ارزشهای انسانی و ملاک های متعالی تعریف نمی شد. (115)

ه . نظام ملوک الطوایفی

نظام سیاسی عرب، ملوک الطوایفی بود. هر قبیله ای در تصمیم گیری و انجام امور جمعی و حکومتی استقلال داشت و بدیهی است که در چنین نظامی، اصول حاکم بر سیاست، اصولی محدود و بسته است. (116)

جامعه اسلامی

ظهور اسلام و پیامبر (صلی الله علیه وآله) در چنین محیطی رخ داد و آن حضرت پس از هر چیز برای اینکه بتواند پیام الهی خویش را به گوش توده مردم برساند، در نگرش آنان به زندگی و خویشتن و جامعه تحولی آفرید و در این جهت کوشید تا آنچه عرب بدان پای بند بود بر کنده و اصول دیگری را جای گزین گرداند. او عرب را به عنوان انسانی مستقل و مختار معرفی کرد و در طی دوران دعوتش بدو آموخت که چگونه بر پای خویش ایستاده و از پیروی کورکورانه بپرهیزد و برای زندگی خویش برنامه داشته باشد و به صلاح و مصلحت خویش گام بردارد و مسؤول عمل کرد خویش باشد (117) و حق را جدای از منافع فردی و جمعی بشناسد. بدین گونه پیامبر (صلی الله علیه وآله) با تغییر نگرش عربان به جامعه قبیله ای، جامعه انسانی را شناسایی کرد و نشان داد که آنچه پیکره یک جامعه را می سازد انسان هایی با اهداف، انگیزه ها، آرمان ها و نیازها و خواسته های مشترکند نه خون و نسب (118) در چنین جامعه ای شایسته ترین فرد، به رهبری برگزیده می شود و تبعیت آدمیان از او به

مثابه پیروی گمراهی از هدایت یافته یا راه گم کرده ای از راه بلد است (119) و او که جلودار جامعه انسانی در امور اجتماعی می شود، آگاه ترین و شایسته ترین آن مجموعه است (120) هر چند به قبیله ای وابسته نبوده و یا از خاندان مشهوری نباشد. چیزی که رهبری انسانی را توجیه می کند توانایی، دانایی، خردمندی، ایمان، وارستگی، و شایستگی او است که خود بدان دست یافته است و پیروی از او با آگاهی و اختیار کامل و ناشی از انتخابی معقول است.

تلاش چندین ساله پیامبر (صلی الله علیه وآله) با هجرت به مدینه تحقق عینی یافت. او در این شهر، جامعه ای را طراحی کرد که همه انسانها از هر نژاد و نسب در آن امکان زندگی یافته و نقش آفریدند و با توجه به سه اصل آزادی انسانی، شایستگی سالاری و مسئولیت انسانی همگان، هر کسی می توانست نسبت به مهم ترین مسایل سیاسی و اجتماعی اظهار نظر و مداخله نماید و بالاترین مقام سیاسی و دینی با عنایت بدو گوش داده و گاه نظراتش را به کار می بست. (121)

بنابراین در مکتب رسول خدا رابطه انسانی تعریفی جدید یافت و بر اساس اصول اخلاقی متعالی استوار شد و اصل عدالت، عدم تجاوز و خردمندی به جای خود خواهی، تجاوزگری و جهالت که اصول حاکم بر نظام قبیله ای بود نشست و حکومتی واحد را در سرزمین حجاز برای همیشه پایه ریزی می کرد. این روند می رفت که جامعه اسلامی به مدینه فاضله ای تبدیل شود که از دیرباز اندیشه افلاطون و ارسطو و دیگر فیلسوفان را به خود مشغول داشته بود، اما تحولات بعدی، مسیری دیگر را برای نظام اسلامی رقم زد.

دگرگونی سیاسی

درگذشت پیامبر (صلی الله علیه وآله) آغاز تحولی جدید در عرصه سیاست نیز بود. هنوز جنازه رسول خدا به خاک سپرده نشده بود که جمعی از انصار و مهاجرین در سقیفه بنی ساعده جمع شده و بی در نظر داشت اصول اسلامی و با استناد به اصل جاهلی (قبیله محوری) (122) فردی را به خلافت برداشته که از نظر شایستگی فرا دست همگان نبود و همین عمل قاعده ای را در میان اهل سنت پایه نهاد که به هر روی ابوبکر با کوشش بر حفظ ظواهر اسلامی و رعایت سیره رسول خدا خلافت کرد (124) اما بر خلاف سنت و شیوه آن حضرت، پس از دو سال، عمر را به جانشینی خود برگزید. (125) گذشته از آنچه در زمان ابوبکر رخ داد و ارزش هایی زیر پا نهاده شد و رسما حق خاندان رسول تصاحب گردید، این عمل ابوبکر در گزینش خلیفه بعدی، بدعتی در روش سیاست اسلامی پدید آورد که هرگز باز داشته نشد. جالب آن است که اهل سنت چنین حقی را برای پیامر (صلی الله علیه وآله) قایل نبوده اند. (126)

عمر که برابر روش نامعمول بر سر کار آمد با خشمگینی، تندخویی و تعصبی که داشت (127) به خلافت پرداخت. وی در روش سیاسی خود، با اتکا به خصلت های اخلاقی که دا شت، نظامی نزدیک به استبدادی را توجیهی دینی کرد و با رای خود به اداره مملکت پرداخت و پس از فتوحاتی که در دوره اش پدید آمد افرادی را نه چندان شایسته به امارت برگزید که در بدبینی بسیاری از مناطق مفتوحه نسبت به سیاست اسلامی تاثیری به سزا داشت. روش عمر در تقسیم بیت المال، گذشته از پیامدهای بسیاری که داشت، بار دیگر طبقه بندی خاصی را در جامعه ایجاد

کرد که عملا برخی را از همکاری با نظام اسلامی باز می داشت، هر چند او شاخص هایی را برای این تفاوت تعریف کرده بود اما برای فرد مسلمانی که از زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به تساوی و برابری خوی کرده بود پذیرفتنی نبود. (128) تبعیض های پیش آمده نه برای تازه مسلمانان غیر عرب مقبول بود و نه اشراف قریش را خوشنود می ساخت به ویژه آن دسته از اشرافی که بر اساس ملاک های بیان شده، هیچ امتیاز نداشتند، آنان که تنها پس از فتح مکه و به اجبار، به جمع مسلمانان پیوسته بودند بی آنکه اسلام را در درون خویش راه داده باشند اینان در برنامه ای از پیش طراحی شده عمر را از پای درآوردند (129) اما او در بستر مرگ برای آینده جامعه اسلامی اندیشه ای کرد که به راستی هیچ توجیهی برای آن نمی توان ساخت. او شش تن را به عنوان اعضای شورایی برگزید که می بایست طی سناریویی، فردی را از میان خویش به خلافت بردارند. (130) تمامی آنان از مهاجرین بودند و هرگز هیچ یک از آنان مدعی هم سطحی با یکدیگر به ویژه با امام علی (علیه السلام) نبودند و عمر با این عمل هم گزینش اصلح را زیر سؤال برد و هم گزینش گری مردم را خنثی کرد، دو ا صلی که در سیاست گری اسلامی، بسیار اساسی بود.

عثمان پس از عمر طی فرایندی بر سر کار آمد. وی که فردی ضعیف، سالخورده خویشاوند دوست و وابسته به خاندان اموی بود بر خلاف عهدی که با عبدالرحمن بن عوف بسته بود، (131) بی توجه به سنت رسول و حتی دو خلیفه پیشین، دست به تغییراتی در ارکان نظام زده و شیوه ای را پیشه ساخت که جز ملک شخصی دانستن خلافت، هیچ توجیهی برای آن نمی توان یافت.

خلیفه بی دغدغه اصلاح امور و هدایت مردم به زندگی تجملی و اشرافی روی آورد و با به کارگیری و ارج گذاری به افرادی شت سیرت و بدکردار، (132) آنچنان نابسامانی در جامعه ایجاد کرد که هرگونه رفتار غیر دینی و خشونت سیاسی توجیه پذیر بود. رفتاری که امیر خلیفه، معاویه در شام نسبت به صحابی بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) ابوذر، که به اعتراض علیه او برخاسته بود، انجام داد نه تنها برای عثمان پذیرفتنی بود حتی در شدت عمل او نسبت به ابوذر اثر گذاشت. (133)

سیاست و حکومت با گذر زمان دستخوش آسیب های بسیاری شد و از جایگاه دینی خود خارج به بازیچه ای در دست خلیفه مبدل گردید به گونه ای که برخی از مسلمانان پس از طی مراحلی، بر خلیفه شوریده و او را از پای درآوردند.

پس از عثمان، اندک آگاهی که در مردم پیدا شد آنان را به سوی علی (علیه السلام) کشاند و برای اولین بار پس از رسول خدا، به شکلی معقول به گزینش خلیفه روی کردند. علی (علیه السلام) با همه بی میلی که تابع انحراف جامعه اسلامی از مسیر ا صلی بود، (134) پذیرای خلافت شد و بر آن شد تا راهی صحیح و اصولی پیش گیرد و کژیها را به راستی کشانده و سرنوشت مردم را به دست خودشان دهد. او، اصل هدایت، اصلاح، امر به معروف و نهی از منکر، عدالت گستری و انسان سازی را که از شؤون امامت مسلمین بود، به کار بست تا شاید آب رفته را به جوی بازگرداند، اما آنان که کام خویش را با این شهدها تلخ می یافتند با افروختن آتش فتنه به نقض عهد پرداخته، ستم پیشه کردند و از دیانت خارج شدند (ناکثین، قاسطین و مارقین) (135) و در نهایت امام را با حیله گری و ستم به شهادت رساندند و پس از آن حضرت امام حسن (علیه السلام) را نیز که نزدیک هشت ماه (136) یا شش ماه (137) خلافت کرده بود همان گونه از صحنه برکنار کردند، بدین گونه حقیقتی که می رفت پس از سالها تجدید حیات کند، در پس پرده ای پنهان شد و صحنه سیاست عرصه قدرت نهایی و تاخت و تاز فرد و خاندانی شد که با دو خلیفه پیشین کینه ای دیرینه داشت.

خلافت معاویه و سیاستی نوین

معاویه پس از سالها امارت شام، به عنوان خلیفه به میدان آمد و از آن روز تحولی عظیم در سیاست پدیدار شد. بی تردید او فردی زیرک، تیز هوش و نیرنگ باز بود. (138) او که بیش از بیست سال در مناطق شمالی عربستان، دمشق، به عنوان امیر تام الاختیار لحظه شماری می کرد تا روزی آنچه را که درزمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) از دست داده بودند به دست آورد، (139) پس از رسیدن به آن از هیچ کوششی دریغ نکرد. و با جذب افرادی سیاست پیشه و زیرک از یک سوی به تحکیم قدرت خویش دست زد و از طرف دیگر صحنه سیاسی را از وجود مخالفین خود پاک سازی کرد و از سومین سوی حکومت را در خاندان خویش موروثی ساخت. مشخصه های سیاست معاویه در نگاهی کلی چنین است.

الف. فریب و نیرنگ

منابع تاریخ اسلام، معاویه را فردی زیرک معرفی می کنند و گفته اند که وی یکی از چهار زیرک عرب (دهاة عرب) (140) بود اما مطالعه در احوال او نشان می دهد که او چنانکه امام علی (علیه السلام) فرمود، (141) در فریب کاری و نیرنگ بازی دستی بلند داشت. آنچه از نیرنگش در نبرد صفین مذکور است و حیله ای در انعقاد صلح با امام حسن (علیه السلام) به کار بست، (142) موردی از موارد بسیار است.

ب. اختناق و جهل گستری

آزادی انسانی، آگاهی یابی و حق دخالت در امور زندگی از اولیات زندگی آدمی در جامعه است. معاویه با سیاست انقباضی، مردم را در محدوده ای از اختیار قرار داد که چاره ای جز پذیرش آن نداشتند. جاسوسان بسیار، چاپلوسان و خبرچینان، هرگونه فضای باز را مسدود ساخته و با گسترش تبلیغات مسموم (143) امکان حقیقت یابی و آگاهی را از همگان گرفته بود.

ج. استبداد و فشار

معاویه با دو رویه خشم و محبت، به اعمال سیاست پرداخت؛ خشم نسبت به دشمنان و رقیبان و محبت نسبت به خویشان و در باریان و از این طریق امکان دخالت و اظهار نظر در امور سیاسی و اجتماعی را از هر دو گروه ربود. شدت خشونت وی را در برخورد با حجر بن عدی و یارانش می توان یافت:

«در سال 53 معاویه حجربن عدی کندی را دست بسته کشت. زیاد او را با نه تن از یارانش از اهل کوفه و چهار تن غیر کوفی به سوی دمشق فرستاد. در برج عذرا مردی یک چشم از طرف معاویه آمد و به حجر گفت: ای سرور ضلال و منبع کفر و طغیان و دوست دار ابوتراب! امیرالمؤمنین به من فرمان داده است ترا با یارانت بکشم مگر آنکه از کفر خویش برگردید و رفیقتان را لعن کنید و از او بیزاری جوئید. نیمی پذیرفتند و نیمی دیگر کشته شدند.» (144)

و شدت محبتش نیز از بذل و بخششهای بسیار دریافتنی است.

د. انحصار حکومت:

معاویه که با تلاش چندین ساله به خلافت دست یافته بود نمی خواست به راحتی آن را از خاندان خویش خارج سازد بدین منظور از سال ها پیش، با رایزنی و هم اندیشه با اطرافیان و تطمیع آنان، (145) زمینه ولایت عهدی یزید را که فردی عیاش، سگ باز و شرابخوار، بود مطرح کرد و در نهایت رسما به عنوان جانشین خود معرفی کرد. او هرگز دغدغه دین نداشت و جز به عیش و نوش نمی اندیشید.

یعقوبی و دیگران از مورخین نوشته اند در سالی که معاویه یزید را با لشکری برای فتح بلاد روم فرستاده بود در غذقذونه که در آنجا دیری بود به نام دیر مران اتراق کردند و یزید در آن دیر با ام کلثوم نامی مشغول عیاشی و لذت بری شد و در اثر بدی هوا لشکر مبتلا به تب و آبله شدند و مرض به قسمی در اردوی مسلمین افتاد که مثل برگ خزان روی زمین می ریختند و می مردند؛ هر چه به یزید اصرار کردند زودتر از این جا کوچ کنیم اعتناء نکرد و این اشعار را سرود:

ما ان ابالی بمالاقت جموعهم	بالغذقذونة من حمی و من موم
اذا اتکات علی الانماط فی غرف	بدیر مران عندی ام کلثوم (146)

امام حسین نیز در خطاب به ولید بن عتبه، استاندار مدینه، که از او خواسته بود تا با یزید بیعت کند فرمود:

«وَ یَزِیدُ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَ مِثْلِی لَا یُبَایِعُ مِثْلَهُ.» (147)

اما خلافت به یزید رسید و باب جدیدی در حیات سیاسی اسلام گشوده شد.

بنابراین تمامی آنچه به عنوان سیاست اسلامی در دوران پیامبر (صلی الله علیه وآله) شکل گرفته بود و به صورت کم رنگ در زمان خلفا نگه داشته شد در زمان معاویه فرو ریخت، جامعه زمان معاویه و سپس فرزندش یزید، با سیاستی مزورانه، مستبدانه و غیر اسلامی اداره می شد و روشن است که در چنین فضایی هیچ ا صلی انسانی بر

قاعده نمی ماند و هر کاری به آسانی توجیه پذیر خواهد بود، تحولات سیاسی پیش آمده در این دوره، زندگی را بی پایه و انسان ها را بی هویت ساخته بود و ارزشها جای خود را به زشتیها و ضد ارزشها داده و آدمیان بدان خوی کرده بودند. بی تفاوتی حاصل از این دگرگونی عنان حاکم را رها ساخته بود تا هر گونه که بخواهد پیش تازد. (148)

3. از نظر اقتصادی - سوداگرانه

تحول اقتصادی و معیشتی، عظیم ترین دگرگونی بود که در زندگی عربان مسلمان رخ داد. عربها که پیش از اسلام در زمین سخت و سنگ ها می زیستند و بدترین غذاها می خوردند (149) و خشونت طبیعت آنان به زندگی خشن خوی داده بود، پس از اسلام به ویژه پس از هجرت به مدینه و غنایمی که در نبردها به دست آوردند، وضع معیشتی مناسبی یافتند. (150) اوضاع مسلمانان در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) به سامان شد اما توصیه های فراوان پیامبر (صلی الله علیه وآله) از یک سو و زندگی ساده و به دور از تجمل آن حضرت، از دیگر سو و سادگی زندگی اصحاب نزدیک به پیامبر چون علی (علیه السلام) و عمار و ابوذر و دیگران از سومین سو مسلمانان را در اعتدال معیشتی نگه داشته بود و به مال و منال دنیا به عنوان وسیله ای برای زیستن انسانی خویش می نگریستند و هرگز در کسب آن خود را به سختی نمی افکندند. مسلمانان هر چه بیشتر به دست می آوردند آن را بین هم نوعان نیازمند خویش تقسیم می کردند. در چنین حالی روشن است که انسان ها سبک بال و بدون تعلقات، زندگی می کنند و هم چون مسافری همیشه آماده به سر می برند. در اواخر حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) با فتح مکه عناصر جدیدی وارد جامعه اسلامی شدند و در اندک زمانی پس از آن از غنایم بسیار حنین به عنوان «مولفة قلوبهم» بهره بردند. (151) اینان که از روحیه اشرافی گری جاهلی برخوردار بودند در زمانی کوتاه در میان مسلمانان در آمده و به زندگی خود ادامه دادند. شاید این طیف اولین کسانی بودند که در تاریخ اسلام زندگی تجمل را آزموده و ترویج دادند.

پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ویژه در عصر فتوحات، هم غنایم بسیاری عاید مسلمانان شد و هم در پی گسترش سرزمین های اسلامی، مسلمانان با دیگر فرهنگ ها آشنا شدند. عربان مسلمان بیش از همه تحت تاثیر نوع زندگی و معیشت بیگانگان به ویژه ایرانیان قرار گرفتند.

«استیلا، بر بزرگترین شهر این ناحیه آسیا، مردم عربستان خشک را با رفاه زندگانی جدید و نعیم آن روزگار آشنا کرد. ایران کسری با کاخ شاهنشهی با سالن پذیرایی وسیع و طاق نماهای زیبا و فرش های گرانبها و آن همه آرایش و شکوه، در اختیار سعد قرار گرفت. » (152)

دست یابی به چنین غنایم برای عرب های مسلمان که پیش از این هرگز به مانند آن برنخورده بودند زندگی شان را عوض کرد. ابن طقطقی در باره اینان می نویسد:

«عربی در میان ذخایر به کیسه ای پر از کافور دست یافت، گمان برد که نمک است و چون طعام پختند طعمی در آن نیافتند و ندانستند آن چیست تا آنکه مردی پی برده و کافور را از ایشان خریداری کرد و در عوض پیراهنی که دو درهم ارزش داشت به ایشان داد. دیگر آنکه عربی بدوی از میان ذخایر به یاقوتی دست یافت که بسیار گرانبها

بود ولی بدوی قیمت آن را نمی دانست. در این هنگام شخصی آن را به هزار درهم خریداری کرد.پس از چندی بدوی به قیمت واقعی آن پی برد و گفت، نمی دانستم عددی بالاتر از هزار هست. دیگر آنکه عربی طلای سرخ در دست گرفته فریاد می زد که کیست آن را با نقره عوض کند.» (153)

همه این داستان ها در زمان فتح ایران رخ داد و تا این زمان هنوز مسلمانان ارزش واقعی طلا، یاقوت و نقره را نمی دانستند و نحوه استفاده از آن را بلد نبودند. پس از این وضع مسلمانان عوض شد و مهمتر از آن در نگرش آنان به زندگی تحولی آشکار رخ داد. آنان که تا این زمان برای دین خدا و گسترش اسلام و رهانیدن دیگران از بند جهل و بی دینی جهاد می کردند، دگرگون شده و برای دست یابی به غنیمت، نعمت و زن و زندگی پیش رفتند. روش تقسیم بیت المال عمر، خود زمینه ساز چنین تحولی شد. رقابت بر سر دست یافتن به ثروت پدید آمد هر چند سخت گیری و خشونت عمر مانع بروز آن بود اما آتش زیر خاکستری بود که به زودی بروز یافت و تمامی جامعه را فرا گرفت.

روی کار آمدن عثمان با روحیه اشرافی گری و تجمل طلبی، به این دگردیسی سرعت داد. او خود بیش از دیگران و بر خلاف دو خلیفه پیشین به زندگی رفاهی روی کرد (154) و به دنبال او بسیاری از صحابه نیز به آن روی آوردند. مسعودی مختصری از معیشت عثمان و صحابه را چنین آورده است:

«عثمان در مدینه خانه ای ساخت و آن را با سنگ و آهک برآورد و درهای خانه را از چوب ساج و عرعر ساخت و همو در مدینه اموال و باغها و چشمه های بسیار داشت. در ایام عثمان بسیاری از صحابه ملکها و خانه ها فراهم کردند از جمله زبیر، خانه ای در بصره ساخت که تاکنون یعنی سال 332 معروف است و تجار و مال داران و کشتیبانان بحرین و دیگران آنجا فرود می آیند. در مصر وکوفه و اسکندریه نیز خانه هایی ساخت. آنچه در باره خانه ها و املاک او گفتیم هنوز هم معروف است و پوشیده نیست. موجودی زبیر پس از مرگ پنجاه هزار دینار بود و هزار اسب و هزار غلام و کنیز داشت و در ولایاتی که گفتیم املاکی به جا گذاشت. طلحه در کوفه خانه ای ساخت که هم اکنون در محله کناسه به نام دارالطلحیین معروف است. از املاک عراق روزانه هزار دینار درآمد داشت. در ناحیه سراة بیش از این درآمد داشت. در مدینه نیز خانه ای ساخت و آجر و گچ و ساج در آن به کار برد. عبدالرحمن بن عوف نیز خانه های وسیعی ساخت. در طویله او یک صد اسب بود و هزار شتر و ده هزار گوسفند. پس از وفاتش یک چهارم مالش هشتاد هزار دینار بود. سعدبن ابی وقاص نیز در عقیق خانه ای مرتفع و وسیع بنا کرد و بالای آن بالکن ساخت. سعید بن مسیب می گوید، وقتی زید بن ثابت بمرد چندان طلا و نقره به جا گذاشته بود که آن را با تبر می شکستند؛ به جز اموال و املاک دیگر که قیمت آن یک صدهزار دینار بود. مقداد در محل معروف به جرف در چند میلی مدینه خانه ای بنا کرد و بالای آن بالکن هایی ساخت و از درون و برون گچ کشید. یعلی بن منبه وقتی بمرد پانصد هزار دینار نقد به جاگذاشت، مبالغی هم از مردم بستانکار بود و اموال و ترکه دیگر او سیصدهزار دینار قیمت داشت.» (155)

ابن خلدون پیش از آنکه تحول زمان عثمان را نشان دهد، اوضاع عرب را در پیش بیان می کند که چگونه در سختی و مشقت می زیستند و به خوردن غذاهای بد شکم خود را سیر می کردند اما پس از دست یابی به غنیمت و ثروت دگرگون شدند. (156) هر چند وی می کوشد تا این تحول را از آن رو که از مال حلال است توجیه کند. به هر روی گرایش صحابه و دیگر مسلمانان به زندگی رفاهی و کوشش برای تامین زندگی برتر با طبع آسوده خواه انسانی سازگارتر افتاد و مسلمانان روز به روز در آن فرو رفتند. آمدن امام علی (علیه السلام) و مبارزه پیگیر آن حضرت برای ایجاد اعتدال در جامعه اسلامی و توجه دادن شهروندان به حقیقت زندگی کا رگر نیفتاد. امام که می

دانست هیچ کاخی بر نمی آید جز اینکه کوخی پایمال گردد و ثروتمندی عده ای به فقر عده ای دیگر گره خورده است بر آن بود تا هم چون زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مسلمانان را به سوی ارزشها بکشاند (157) اما هر چه آن حضرت بیشتر می کوشید بر شمار دشمنانش افزوده می شد چون آنان که ثروت و مکنتی یافته بودند به هیچ طریقی حاضر به بازگشت به گذشته نبودند. برای آنان این گونه زیستن بدون دغدغه و تعهد گواراتر از آن چیزی بود که علی (علیه السلام) بدان دعوت می کرد. آنان سختیهای زندگی مسلمانی را در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) چشیده بودند و آزموده را تجربه کردن خطا بود و امام بی آنکه توفیقی آشکار یابد به شهادت رسید.
زندگی تجملی که تابع درآمدهای گوناگون به ویژه غنیمت، جزیه و زکات بود روز به روز رنگ و لعاب دیگری می یافت. این شیوه در شام که از همان ابتدا با زندگی معاویه، زاده خاندان اشرافی مکه، آشنا شده بودند و روش معیشتی اسلامی را در او جستجو می کردند، چندان غریب نمی نمود. درآمدهای گزاف حاصله از فتوحات، برای معاویه و اطرافیانش ناز و نعمت غیر قابل تصور آورده بود تنها در باره خوراک معاویه آورده اند:
«وی در هر روز پنج نوبت غذا می خورد و غذای آخرش از همه سنگین تر بود، سپس می گفت: ای غلام سفره را برگیر که خسته شدم و سیر نگشتم. نیز نقل کرده اند که زمانی گوساله ای را برای وی بریان کرده آوردند. معاویه آن را با یک دست نان سفید و چهار گرده ستبر و یک بزغاله گرم و یک بزغاله سرد غیر از غذاهای رنگارنگ دیگر صرف کرد. هم چنین زمانی صد رطل باقلی تر نزد وی نهادند و او همه آن را خورد. (158)»
هر چند نویسنده در مقام بیان پرخوری اوست اما به راحتی می توان دریافت که چنین فردی در چه فضا و امکاناتی است که چنین می خورد!
انسان هایی که در این دوره زندگی می کنند از نظر معیشتی ویژگی هایی دارند.

الف. رقابت در دست یافتن ثروت

بی تردید آدمیان در هر عرصه ای که وارد شوند سیری ناپذیرند، این ویژگی در عرصه های مثبت، ارزش، ولی در مقوله های منفی، ضد ارزش به شمار می آید. هیچ انسانی از داشتن و ثروتمندی سیر نمی گردد و برای اینکه بتواند بیشتر داشته باشد به رقابت با حریفان بر می خیزد تا از آنان پیشتر رود. چنین انسانی هرگز درد جامعه را نخواهد یافت و دغدغه دینی و انسانی نخواهد داشت.

ب. زیر دست پروری

ثروتمندی و دارایی روان شناسی مخصوص به خود دارد. آنان که به ثروت و سرمایه دست یافتند به اشرافی گری و کبر روی می کنند و خود برتربینی و ندیدن دیگران مشخصه ا صلی اینان است و برای اینکه هر چه بیشتر برتری خود را به نمایش گذارند افرادی را به عنوان نوچه و زیر دست در اطراف خود جمع می کنند و بدین گونه بردگانی در جامعه انسانی پدید می آیند و بردگی، خود فرهنگی می آفریند که چون موریانه نظام انسانی را از میان تهی می سازد.

ج. خدا ناباوری

خداوند در قرآن می فرماید:
«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى * أَنْ رَآهُ اسْتَغْنى.» (159)

بی نیازی و ثروتمندی با خدا باوری و ایمان چندان سازگار نیست. دارایان دین و خدا را تا آنجا می خواهند که به ثروت و دارایی شان لطمعه ای وارد نسازد و دینی را می پسندند که به روش زندگی آنان مهر تایید نهد. هرگاه دین با دارایی آنان در تعارض افتد، این دین است که به کناری نهاده می شود و همیشه دین حقیقی با ثروتمندی افراطی ناسازگار است. بنابراین ثروت های پیدا شده در عصر امام حسین (علیه السلام) و سرمایه داری مردم، میانه آنان را با دیانت و ارزش ها به هم زد و حتی آن گاه که امام برای ایفای نقش انسانی و دینی بر می خیزد برخی از ترس آنکه دامن گیرشان شود او را از چنین حرکتی باز می دارند و توصیه به سکوت می کنند.

د. قشری گری

سرمایه دارانی که در آمد خویش را از کانال دین به دست آوردند و در جامعه دینی نیز زندگی می کنند برای توجیه رفتار خویش به تبلیغ و ترویج ظواهر و پوسته دین می پردازند، برخی از شعائر دینی را به پا می دارند اما از درون دین را تهی ساخته و بر مردم خویش توجیه می کنند. (160)
جامعه عصر امام حسین (علیه السلام) از چنین ویژگی هایی برخوردار بود و به تبع آنچه که بیان شد اخلاق و فرهنگ و ارزش ها دگرگونی یافته و جای خود را به ضد آنها می دهد. در چنین جامعه ای حق پایمال می شود و ظالم جان می گیرد، خونها ریخته می شود و خاندان عترت و طهارت به اسارت برده می شود، احکام الهی زیر پا نهاده شده و فساد رواج می یابد ولی کسی فریاد نمی زند یا از آن رو که نمی داند چه می گذرد و یا می داند و نمی تواند و یا می داند و می تواند ولی می ترسد. اما هیچ یک توجیه کننده کوتاهی آنان که در این جامعه زندگی می کنند نیست.

چکیده و نتیجه

خلاصه آنچه بیان داشتیم در چند نکته چنین است:
1. تحولات پیش آمده پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به ویژه درعصر فتوحات، زندگی کردن بی دغدغه و همراه با آسایش و آرامش را برای عربان مسلمان به ارمغان آورد و تن پروری حاصل از این وضع مجال هرگونه قیام و اعتراض را از آنان گرفته بود.
2. تفسیرهای ناصواب وغیر صحیح از دین و سنت، از آغازین روزهای رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فهم درست دین را برای پسینیان مشکل ساخت، از این رو هر نوع رفتار و قانونی در جامعه گاه در نظرشان دینی و ارزشی جلوه می کرد.
3. فضای مسموم و تبلیغاتی پیش آمده در جامعه اسلامی به ویژه پس از قتل عثمان و تقابل مسلمانان با یکدیگر، بسیاری را به کنج خلوت و عبادت کشانده و از صحنه های سیاسی بیرون برده بود.
4. فشار و اختناق سیاسی که به ویژه در دوران خلافت معاویه پدیدار گشت، ترس و دلهره عجیبی در توده مردم ایجاد کرد که حتی برای گرفتن حق خویش جراتی نداشتند.

5. جهل و ناآگاهی سیاسی و اجتماعی، مسلمانان را از تشخیص مصادیق حق و باطل دچار اشتباه و خطا کرده بود و نمی دانستند به کدام یک از دو سوی جبهه روی کنند.
6. جعل حدیث و اشاعه اخبار دروغین، گاه افراد را نسبت به ارزشهای حقیقی دین دچار تردید می ساخت و آنان را بیش از پیش دچار سرگردانی عقیدتی و تحیر می کرد.
7. دنیا زدگی اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به عنوان الگوهای دینی و همراهی آنان با حکومت گران ناشایست برخی را از شناخت راه صحیح باز می داشت.
8. بدنمایی وغیر واقعی عرضه کردن حرکت و خواست امام حسین (علیه السلام)، عده ای را در تصمیم گیری با مشکل مواجه ساخته بود.
9. در نهایت غافلگیر شدن عده ای، آنان را از یاری به موقع بازداشته و نتوانستند در این جهت گام بردارند.
همه آنچه بیان شد تنها تحلیل واقعیات حاکم بر جامعه اسلامی آن روز بود که زمینه ساز کشتار بی سابقه در تاریخ اسلام گردید و اهل حرم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قتل عام شدند و شماری دیگر به اسارت رفتند اما آیا آنچه واقعی بود ارزشی نیز بود؟ قطعا چنین نبود و آنان که به آگاهی از زمانه و تحت تاثیر فضای ایجاد شده از مسئولیت انسانی خویش کناره گرفتند بی تردید بایستی پاسخگوی ایمان خود باشند چنانکه تاریخ برای همیشه آنان را نکوهیده است.

پی نوشت ها :

1) سوره کهف، آیه 103 و 104.
2) تاریخ فخری، ص 155.
3) انساب الاشراف، ج 3، ص 188.
4) لهوف، ص 20، مقتل خوارزمی، ج 1، ص 185.
5) رک، امامت و رهبری، مطهری، ص 32 به بعد.
6) شرح الاخبار3/112، مثیرالاحزان، ص 12.
7) مروج الذهب، ج 2، ص 66.
8) المعجم الکبیر، ج 3، ص 38، بحارالانوار، 45/6.
9) پیامبر (صلی الله علیه وآله)، در سال یازدهم هجری در گذشت و واقعه عاشورا در سال شصت هجری رخ داد.
10) تاریخ الخلفاء، ص 213.
11) رک، تشیع در مسیر تاریخ، ص 169 به بعد.
12) الفتوح، ابن اعثم، ح 4، ص 49، الاغانی، ج 15، ص 232.
13) طبقات الکبری، ج 2، ص 128 و 165 الانساب، ج 1، ص 496.
14) مروج الذهب ج 1، ص 663 به بعد، تاریخ سیاسی اسلام، ص 242 به بعد.
15) خطبه های امام علی (علیه السلام) آکنده از توصیه های اخلاقی و توجه دادن آدمیان به خویشتن است. رک تاریخ الیعقوبی ج 2، ص 120 به بعد.
16) الیعقوبی ج 2/285، فتوح البلدان بلاذری، ص 410، طبری، ج 2، ص 166.
17) تاریخ عرب و اسلام، امیرعلی، ص 85.

18) تاریخ الخلفاء سیوطی، ص .194

19) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 143 و .144

20) تاریخ سیاسی اسلام، ص 334، نقش عایشه در تاریخ اسلام، علامه عسکری، ج 3، ص .5

21) مدنیت و پیشرفت در این جا به معنای پیشرفت ظاهری و دست یافتن به رفاه مادی نیست بلکه در مفهوم جامع آن است که اخلاق متعالی و فرهنگ انسانی را نیز در بر می گیرد.

22) شاید بتوان از آیه 11 سوره رعد، که دگرگونی جامعه را به دگرگونی درونی انسانها دانسته، بر این مطلب گواه گرفت.

23) تاریخ طبری، ج 1، ص 82 و .93

24) فضائل مکه و السکن فیها، حسن بصری، ص 14؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر6، ص .79

25) رک، اخبار مکه ازرقی.

26) سیرة رسول الله، ج 1، ص 283 - 285؛ اعلام الوری طبرسی، ص .60

27) فتوح البلدان، بلاذری، .1/46

28) رابطه عبد و مولی که در پیش وجود داشت به رابطه برابری انسانها در پیشگاه خداوند، تعریف شد.

29) تاریخ الیعقوبی ج 1، ص .254

30) تاریخ تمدن اسلام، ج 1، ص 20 - .22

31) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 24، تاریخ الطبری، ج 5، ص 413، البدایة و النهایه، ج 3، ص .54

32) مجمع الزوائد، هیثمی، ج 8، ص .45

33) المحبر، محمد بن حبیب بغدادی، ص .164

34) مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص .286

35) تاریخ طبری، ج 2، ص .13

36) تاریخ تمدن اسلام، ج 1، ص .16

37) رک، تشیع در مسیر تاریخ، ص 23 و .24

38) تاریخ تمدن اسلام، ج 1، ص .17

39) السیر و المغازی، ص .210

40) همان، ص 144، الاستیعاب، ج 2، ص .271

41) طبقات، ج 1، ص .209

42) سیرة النبی، ج 2، ص 272، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 3، ص 16 به بعد.

43) الاغانی، ج 6، ص 355، تهذیب ابن عساکر، ج 6، ص .407

44) معجم البلدان، یاقوت حموی، ج 5، ص .430

45) تشیع در مسیر تاریخ، ص .26

46) انساب الاشراف، ج 1، ص 582، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص .123

47) طبقات الکبری، 2، ص 269 و ج 3، ص .182

48) تلاش هایی که برای خانه نشینی امام علی (علیه السلام) و برکناری امام حسن (علیه السلام) و در نهایت شهادت امام حسین (علیه السلام) شد مصداق روشن این سخن است.

49) اختیار معرفة الرجال، ج 1، ص 27.

50) مروج الذهب، ج 2، ص 60.

51) تاریخ عرب، حتی، ص 304.

52) سرزمینهای خلافت شرقی، ص 81.

53) فتوح البلدان، ص 392 و 393، البلدان، ص 89.

54) تاریخ عرب، ص 203.

55) تشیع در مسیر تاریخ، ص 128 به بعد.

56) همان، ص 137 به نقل از طبری، ج 1، ص 2418 به بعد.

57) همان، ص 135 به نقل از طبری، ج 1، ص 2414.

58) همان، ص 135.

59) انساب الاشراف بلاذری، ج 5، ص 46.

60) بحارالانوار، ج 25، ص 285.

61) تشیع در مسیر تاریخ، ص 146 به بعد.

62) تاریخ المدینة المنوره، ابن شبه، ج 4، ص 1262، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 3، ص 96 به بعد.

63) تشیع در مسیر تاریخ، ص 150 به بعد.

64) امام درنهج البلاغه، به فراوانی به نکوهش کوفیان پرداخته است. رک. خطبه های 25، 27، 29، 34، 39.

65) رک، صلح امام حسن (علیه السلام) آل یاسین، ص 405 به بعد.

66) مروج الذهب، ج 2، ص 8، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، 3/15.

67) نامه نگاری های بسیار به امام حسین (علیه السلام) و پای بند نبودن به آنها، استقبال از مسلم و عدم حمایت از او و....از این قبیل است.

68) قیام حسین (علیه السلام)، شهیدی، ص 99.

69) البلدان، ص 101 و 102.

70) فتوح البلدان، ص 485.

71) همان، ص 484.

72) سرزمینهای خلافت شرقی، ص 48.

73) نهج البلاغه، خطبه 13.

74) مروج الذهب، 2، ص 360.

75) نقش عایشه درتاریخ اسلام، ج 3، ص 105 به بعد.

76) تاریخ فخری، ص 103.

77) فتوح البلدان، ج 1، ص 167 و 169.

78) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج 3، ص 130.

79) مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 387.

80) مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 389.

81) تاریخ الخلفاء، ص 165.

82) طبری، ج 6، ص 108، کامل ابن اثیر، ج 3/202.

83) مروج الذهب، ترجمه، ج 2، ص 36.

84) همان.

85) البدایة و النهایة، ح 7، ص 255 و 256.

86) رک، همان، ج 7، ص 108 به بعد.

87) تاریخ مدینه دمشق، این عساکر، ج 43، ص 413 و 414.

88) تاریخ عرب، ص 255.

89) همان، ص 252.

90) مروج الذهب، 2/71 و 72، بررسی تاریخ عاشورا، آیتی، ص 15 و 16.

91) مصداق روشن آن جریان سقیفه بنی ساعده بود که هر یک از مهاجرین و انصار، بی توجه به دستورات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله)، اما با تمسک به برخی عناصر دینی، در پی کسب قدرت بر آمدند. رک: تشیع در مسیر تاریخ، فصل دوم، ص 41 به بعد.

92) تحف العقول 174، طبری 7/300.

93) رک. نقش عایشه در تاریخ، ج 3، ص 251 به بعد.

94) بحارالانوار، ج 29، ص 632، مناقب خوارزمی، ص 253.

95) خلاصة الایجاز، شیخ مفید، ص 22، الانتصار سیدمرتضی، ص 271، تاریخ مدینة دمشق 64، ص 71.

96) تاریخ عرب، حتی، ص 227، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 164.

97) سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 50.

98) مقاتل الطالبیین، ص 70، شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 16.

99) طبقات الکبری، ج 4، ص 173.

100) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 230، تاریخ طبری، ج 4، ص 188.

101) البدایة و النهایة ج 7، ص 361.

102) همان، ج 8، ص 47، اعلام الوری با علام الهدی، طبرسی، ص 403.

103) بحارالانوار، ج 33، ص 170، الغدیر، ج 10، ص 284.

104) مقتل خوارزمی، 2 و 5. لهوف/69.

105) مقتل خوارزمی، 1/188، مقتل عوالم/54.

106) الخرائج، ص 26 و مدینة المعاجز، ص 244.

107) طبری، ج 7، ص 240.

108) جامع الصغیر سیوطی، ج 1، ص 31.

109) مروج الذهب، ج 2، ص 11 و 12.

110) لهوف، ص 20، مقتل خوارزمی 1/185.

111) مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 264 - 266.

112) تاریخ عرب، فیلیپ حتی، ص 37.

113) معجم البلدان، 2/66.

114) تاریخ عرب، فیلیپ، حتی، ص .37

115) تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفر شهیدی، ص .28

116) یعنی تنها به قبیله نظر دارد. جنگ های به وجود آمده در روزگار جاهلیت - ایام العرب - مصداق روشنی برای این سخن است. ر.ک: الانمانی، ج 9، ص 150 و ج 4، ص 140 - 152 و العقد الفرید، ج 3، ص .95

117) سوره انعام، آیه .164

118) تاریخ المدینة المنورة، 2/419، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص .110

119) النزاع و التخاصم، مقریزی، ص 44 و الاحتجاج، ج 1، ص 113 - .129

120) نهج البلاغه، خطبه .173

121) تفسیر المیزان، ج 4، ص .56

122) شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 38، تاریخ مدینه دمشقی، ج 30، ص .286

123) نیل الاوطار شوکانی، ج 3، ص .183

124) مروج الذهب، ج 2، ص .326

125) تاریخ المدینه، ج 2، ص .667

126) رک، مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 376 به بعد (فصل بیست و هفتم) .

127) الجمل، ص .120

128) رک، علی ابرمرد تاریخ، پاینده، ص 57 به بعد.

129) تشیع در مسیر تاریخ، ص 87 - .94

130) تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص .164

131) تاریخ طبری، ج 4، ص .438

132) تاریخ عرب و اسلام، ص .52

133) مروج الذهب، ج 2، ص 375 - .377

134) نهج البلاغه، خطبه .229

135) مناقب آل ابی طالب .2/10

136) برخی کناره گیری امام حسن (علیه السلام) را در ماه جمادی الاولی می دانند که دراین صورت مدت خلافت آن حضرت نزدیک به هشت ماه خواهد بود. رک: صلح امام حسن (علیه السلام)، ص .45

137) تاریخ الخلفاء ص .213

138) نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 3، ص 125 به بعد.

139) همان، ج 3، ص 286 به بعد.

140) المحبر، محمد بن حبیب، ص .184

141) الاحتجاج 1/413، فرهنگ آفتاب، ح 9، ص .4671

142) تشیع در مسیر تاریخ، ص 157 به بعد.

143) نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج 3، ص 265 به بعد.

144) مروج الذهب، ج 2، ص .8

145) العقدالفرید، ج 3، ص .129

146) بررسی تاریخ عاشورا، ص 15.

147) تاریخ طبری، ج 16، ص 218، ارشاد مفید/200، کامل ابن اثیر 3/264.

148) شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 14.

149) نهج البلاغه، خطبه 26.

150) غنائمی که در نبرد با یهودیان به ویژه عاید مسلمانان شده بود در دگرگونی اوضاع معیشتی نقش آفرین بود.

151) المحبر، محمد بن حبیب، ص 473.

152) تاریخ عرب، فیلیپ حتی، ص 201.

153) تاریخ فخری، ابن طقطقی، ص 112.

154) تاریخ تمدن اسلام، ج 1، ص 81.

155) مروج الذهب، 1/689، 690.

156) مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 390 و 392.

157) بسیاری از خطبه های اخلاقی نهج البلاغه در این راستاست.

158) تاریخ فخری، ص 148.

159) سوره علق آیه 7.

160) الجامع الصحیح، بخاری، ج 2، ص 111، سنن بیهقی 2/446.